

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری بخش یازدهم – فصل دوم

حمله عرب ها بر ایران و گسترش یابی اسلام تصرف ایران و خراسان از سوی عرب ها و نخستین یورش ها به ماورالنهر

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱۶ حوت (اسفند) ۱۳۹۴

یادآوری:

در طلایه بخش یازدهم - ۱ نوشته بودیم:

«چنین پنداشته می شود که پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی و تسلط عرب ها بر پشته ایران، گویا زبان عربی، زبان پارسی را از متن به حاشیه رانده و بر این زبان چیرگی بی چون و چرا و عام و تامی یافته باشد. این در حالی است که زبان پارسی سده ها پیش از آمدن اسلام، بر بخش بزرگی از جزیره نمای عرب و حتا بیرون از آن- از بین النهرین و شام گرفته تا مصر و یمن تاثیر گذار بود و پس از اسلام هم تاثیر بس شگرف و نقش به سزایی بر زبان عربی داشته است. دامنه این تاثیر تا جایی بوده که حتا خود واژه عرب (ارب) ریشه پارسی دارد و به معنای بیگانه است. همین گونه پارسیان بودند که الفبای زبان عربی را از روی خط کوفی برای عرب ها ساختند و دستگاه اعداد هندی را در میان اعراب رایج ساختند. طرفه این که عرب ها دستگاه اعداد خود را که اکنون در زبان های اروپایی رایج است (1، 2، 3...) کنار گذاشتند و دستگاه هندی را که از پارسیان فراگرفته بودند، جانشین آن کردند.

شمار واژه های پارسی رایج در زبان عربی خیلی ها زیاد است. برای مثال واژه هایی چون وزیر، مدیر، بندر، چکش، الماس (ماس)، عسکر (لشکر)، جوهر (گوهر)، برنامه (برنامه)، ترجمه، تجسس (جستن، جستجو) و...

روشن است زبان عربی نیز تاثیر بس شگرفی بر زبان پارسی داشته است. یعنی تاثیر گذاری دو جانبه بوده است تا جاده یکطرفه (چنانی که نادرست پنداشته می شود). به ویژه پس از دوره عباسیان، دستگاه واژگانی زبان پارسی در همه عرصه های زندگانی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... زبان عربی رخنه کرد. به هر رو، تاثیر گذاری های متقابل این دو زبان بر یک دیگر و این که کدام واژه ها ریشه پارسی دارند و کدام عربی، وظیفه علم ریشه شناسی (ایتمولوژی) و فقه الغت (لنگوستیک) است و در گستره پژوهش دست داشته نمی گنجد.»

به هر رو، افتادن پشته ایران به دست اعراب، تاثیرات ژرف و دیرپایی در همه عرصه های زندگانی باشندگان این سرزمین پهناور بر جا گذاشت. هم منفی و ویرانگر و هم مثبت. در نتیجه تهاجم، صدها هزار نفر از باشندگان ایران غربی اعم از سپاهیان، دبیران، دولتمردان، صنعتگران، معماران، هنرمندان و پیشه وران و کاهنان به گستره افغانستان کنونی، آسیای میانه و هندوستان سرازیر شدند و روشن است با خود فرهنگ و تمدن بزرگی را به همراه آوردند. از سوی دیگر، همین گونه ده ها هزار عرب هم به پشته ایران آمدند و روشن است فرهنگ و سنت های خودشان را به ارمغان آوردند. آن چه برای ما بسیار مهم است، این است که با این مهاجرت بزرگ، زمینه تاریخی برای آمیزش میان زبان های عربی، پارسی میانه ساسانی، باختری، زبان های باشندگان آسیای میانه و تورکی فراهم گردید که در آینده زبان پارسی دری نو از آن زاده شد.

شایان توجه است که شمار فراوانی از سپاهیان عرب که از گوشه های مختلف سرزمین های عربی بودند، برای همیشه در گستره ایران کنونی، ایران خاوری (خراسان) و آسیای میانه ماندگار شدند. در پهلوی آن ها، ده ها هزار عرب با خانواده های شان (که شمارشان پنجاه هزار نفر گزارش می شود) برای پخش و ترویج اسلام به خراسان و آسیای میانه آورده شدند

که برای همیشه در این جا ماندگار شدند. روشن است، آمیزش این ها با باشندگان بومی، زمینه درهم آمیزی فرهنگ ها، سنت ها، تبارها و زبان ها و را فراهم می کرد.

از سوی دیگر، شمار بسیاری از باشندگان آسیای میانه، خراسان (افغانستان امروزی) و ایران غربی از جمع هنرمندان، پیشه وران، دانشمندان، بازرگانان، استادان فنون گوناگون و.... به بغداد- پایتخت خلافت برده شده بودند. گذشته از این ها، عرب ها نزدیک به سیصد هزار زن و دختر از گستره های یاد شده را به عنوان کنیز و برده گرفته بودند که شصت هزار تن از ایشان به بغداد برده شده بودند. هم چنین گزارش هایی در دست است که بازرگانان حرفه یی، شمار بسیاری از دوشیزگان و زنان را از گستره تورکی زبانان به بغداد می بردند و در بازارهای آن شهر به عنوان کنیز به فروش می رساندند. روشن است همه این ها در بافتار و ساختار تباری، زبانی و فرهنگی خلافت تاثیرات شگرفی را به بار می آورد. به هر رو، همان گونه که در بخش یازدهم - ۱ نوشته بودیم، بخش اصلی نوشتار دست داشته، «**تصرف ایران و خراسان از سوی عرب ها و نخستین یورش ها به ماورالنهر**»، برگرفته از جلد دوم کتاب «تاریخ خلق تاجیک» چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان زیر نظر پژوهشمند (اکادمیسین) ماسف و گروه دانشمندان همکار: عبدالحی یف، داویدویچ، دادخدایف، لیتوینسکی، مختارف، نعمت اف، پیانکف، پیرامشاه یف و رانف؛ است که اینک ترجمه آن را خدمت پیشکش می نمایم.

شایان یادآوری است که در نوشته دست داشته، جستارها و برگرفته های فراوانی از یک رشته کتاب های کلاسیک تاریخی به زبان های پارسی دری و عربی هست که دردمندانه اصل آن ها را در دسترس ندارم. از این رو، روشن است تفاوت هایی در این بخش ترجمه ها از متون اصلی دیده می شود. امیدوارم این کاستی را به بزرگواری خود تان به این کمترین ببخشید.

پدید آیی اسلام و تشکیل دولت عربی:

محمد- باشندده شهر مکه (حوالی 570-632) فرزند خاندان هاشمی قبیله قریش بود. (60)¹ او به سال 610 مردم را ضمن دعوت به یکتاپرستی، به آن فرا خواند تا از پرستش خدایان و اصنام بیشمار قبایل که هر یک برای خود خدایی و بتی داشتند، خودداری ورزند و تنها آفریدگار و پروردگار یگانه را بپرستند. وی در این حال، اعلام داشت خداوند او را پیامبر خویش برگزیده است تا آیین نو (اسلام) را در میان مردم پخش نماید. مگر، نتوانست در شهر زادگاهش به توفیق دست یابد. این بود که با پیروانش به تاریخ 22 می 622 به شهر یثرب (مدینه) هجرت کرد. در آینده، درست همین روز مبدای تاریخ هجری خورشیدی مسلمانان گردید.

محمد در مدینه جامعه مسلمانان را پی ریخت که شالوده دولت آینده عربی گردید که به آن می توانستند همه کسانی پیوندند که اسلام آورده باشند. او توانست در جاهایی با تبلیغ و جاهایی هم با توسل به نیرو (غزوات) قبایل مدینه را زیر چتر جامعه اسلامی بیاورد و آغاز به مبارزه با مکه زادگاهش که دیگر خصم وی بود، نماید. پس از یک رشته جنگ ها و گفتگوها، این مبارزه با دستیابی به تفاهم به پایان رسید و مکی ها حاضر شدند پروردگار یکتا را به عنوان خداوند و محمد را به عنوان پیامبر بپذیرند و محمد و پیروانش هم به نوبه خود قداست مکه را تایید کردند و آن را به عنوان مرکز مسلمانان اعلام داشتند.

به هر رو، محمد طی مدت نسبتا کوتاهی توانست نه تنها باشندگان مدینه و مکه، بل نیز باشندگان برخی از نواحی دیگر جزیره نمای عربستان را پیرو آیین خود گرداند و زیر فرمان درآورد. این گونه، در سده هفتم میلادی نخستین دولت نظامی- تئوکراتیک عربی با پیشوایی محمد به میان آمد که هم قدرت مذهبی و هم قدرت مدنی را در دست خود متمرکز گردانید. (61)

¹ . شماره های پی نوشت ها را درست به همان ترتیبی که در اصل کتاب به زبان روسی آمده است، در پایان نوشته آورده ایم تا پژوهشگرانی که خواهان مراجعه به اصل کتاب باشند، بتوانند به آسانی آن ها پیدا نمایند. از همین رو هم از شماره 60 آغاز می شوند. ترجمه این پی نوشت ها در پایان نوشته دست داشته و اصل آن در برگ های 657 تا 662 ج. دوم کتاب آمده است. -گ.

دولت عربی:

پس از درگذشت [(رحلت)] محمد به سال 632، رهبری دولت عرب به دست خلفا افتاد که جانشینان محمد شمرده می شدند²² و سر از سال 651 نمایندگان دودمان بنی امیه (امویان) و سپس هم بنی عباس (عباسیان)، اتحاد قبایل عرب و تشکیل دولت اسلامی در هنگام جانشینان محمد از سوی اریستوکراسی قبیله یی برای جنگ های اشغالگرانه در برابر کشورهای همسایه مورد بهره برداری قرار گرفت. قبایل جنگجوی متحده عربی در این هنگام نیروی رزمی سهمگینی را تشکیل می دادند (62). شالوده سپاهیان آنان دسته های سواره و پیاده بودند. ساختار تشکیلاتی سپاهیان دارای خصلت طایفه یی بود. یعنی متشکل بر طوائف و قبایل کماندار تیر انداز و نیزه داران و شمشیرزنان. اعراب مقارن با یورش به آسیای میانه، با منجنیق و ارابه ها (که ساختن آن ها را از پارسیان فراگرفته و آموخته بودند)، نیز مجهز گردیده بودند.

نبردها برای گرفتن زمین و غنائم که زیر شعارهای مقدس و به نام خدا پیش برده می شد، برای سپاهیان عرب بس دلپسند بودند. هر سپاهی می دانست که در صورت پیروزی به او سهم شایان توجهی از غنائم [و همین گونه شماری کنیز و برده-گ.]. خواهد رسید و در صورت کشته شدن، به مقام شهادت خواهد رسید و بهشت برین جایگاهش خواهد بود [که باز هم در آن جا گروهی حور و غلمان نصیب اش خواهد گردید-گ.].

فاتحان عرب با سرعت بی سابقه یی به آسیای قدامی و صغیر پیشروی کردند. آن ها در برابر بیزانس و ایران لشکر کشیدند. (63) به سال 635 دمشق را گرفتند، به سال 637 اروشلیم (بیت المقدس) به سال 638 انتیوخی و به سال 640 فلسطین قیصری را و بر ارمنستان و مصر تاختند. هنوز به سال 633 در دوره خلافت ابوبکر- خلیفه اول (632-644) به فرماندهی موسانی ابن حریث به بین النهرین ساسانی یورش آوردند و شهر حیر را گرفتند.

²² . دوره کوتاه خلفای راشدین روی هم رفته هژده سال بود: ابوبکر بسیار زود در گذشت، عمر، عثمان و علی هم کشته شدند-گ.

در همین سال، سپهدار دیگر عرب، خالد ابن ولید بر ساسانیان در اولایسا به پیروزی دست یافت. به سال 634 سپاهیان ساسانی به فرماندهی رستم (فرخزاد) که به جای یزد گرد سوم خردسال (632-651) سرپرست شاهنشاهی ایران بود، سپاهیان موسانی را در کوس الناتیف شکست داد. مگر به سال 635 عرب ها با گردآوردن سپاهیان تازه نفس در نبرد یوویته پیروزی به دست آوردند. رستم با گردآوری سپاهیان نو در اوایل 637 در برابر عرب ها به رهبری سعد ابن ابو وقاص جنگید. نبرد چند روز به درازا کشید. سعد تنها هنگامی که سپاهیان تازه نفس از سوریه برایش رسید، توانست سپاه رستم را شکست بدهد. رستم در میدان نبرد کشته شد و درفش دولتی ایران به دست اعراب افتاد. یزد گرد سوم با آگاهی یافتن از شکست و کشته شدن رستم در نبرد قادسیه، پایتخت شاهنشاهی تیسفون را ترک گفت. عرب ها بعدا این شهر را به نام مدائن یاد کردند.

تابستان 637 پایتخت متروک از سوی فاتحان عرب گرفته و با خاک یکسان شد. پس از این دیگر احیا نگردید. در اواخر 637 عرب ها سراسر بین النهرین و به سال 639 خوزستان را زیر فرمان خود درآوردند. به سال 642 پیروزی قاطعانه یی در نهاوند به دست آوردند. آن ها به سال 644 سراسر ایران مرکزی را گرفتند. تصرف فارس به سال 644 آغاز گردید. در این جا [پارسیان] در برابر اشغالگران بیگانه مقاومت دیرپا و نیرومندی کردند که تنها به سال 648 درهم شکست. پس از اشغال فارس از سوی اعراب، یزد گرد سوم به کرمان گریخت و از آن جا به سیستان و پس از این که این مناطق هم به دست اعراب افتاد، به سال 650 به خراسان گریخت.

به سال 651 عرب ها به خراسان یورش آوردند. یزد گرد سوم به واحه مرو گریخت. حاکم مرو ماهوی نه تنها به او هیچگونه کمکی نکرد، بل دروازه های شهر را هم به رویش نگشود و با اعراب پیمان تسلیمی بست. بر پایه شرایط سازشنامه، باشندگان مرو می بایستی به عرب ها باج پردازند و در خانه های خود برای بود و باش آنان جا بدهند. (64) تنها یک روستا در واحه مرو به نام سنج در برابر اعراب دست به مقاومت یازید که پس از نبردهای سنگین به اشغال درآمد.

آن چه مربوط می گردد به یزد گرد، او که بدون حامی مانده بود، نزد آسیاب بانی در حومه مرو پناه برد که به دست او کشته شد. (65) پس از این، در همان سال 651 سراسر خراسان از سوی سپاهیان عرب اشغال شد. (66) شهرهای ابیورد، توس و نیسا نیز با پذیرفتن تعهد مبنی بر پرداخت باج به عرب ها تسلیم شدند. (67) باشندگان سرخس تلاش کردند مقاومت نمایند، مگر از سوی فاتحان سرکوب گردیدند (68).

به سال 652 دسته نظامی عرب به فرماندهی احنف ابن قیس به سوی ماورالنهر به راه افتاد. اما مرزبان ماورالنهر با او نجگند و سازشنامه یی امضاء کرد و تعهد سپرد شصت هزار درهم بپردازد و شماری هم سپاهی بدهد (69) پس از این، یغوی تخارستان نیز اعلام فرمانبرداری کرد اما حاکمان گوزگان (جوزجان)، تالقان، و فاریاب سی هزار مرد جنگی گرد آوردند و در برابر فاتحان ایستادند. نبرد در کرانه های چپ مرغاب در نزدیکی دهکده قصر رخ داد. اما آرایش سپاهیان ارتش متحده در رزمگاه چندان مناسب نبود و از همین رو شکست یافتند (70) پس از این، احنف گوزگان را گرفت و با حاکم بلخ بدون جنگ سازشنامه صلح عقد کرد و شرط بستند تا چهار صد هزار درهم باج بپردازد. (71)

در همان سال 552 عرب ها همچنین هرات، گرجستان (غرجستان) و برخی دیگر شهرها و نواحی را گرفتند. اریستوکراسی بومی برای حفظ دارایی ها و موقعیت اجتماعی خود در برخی از موارد بدون مقاومت در برابر فاتحان تسلیم شدند. اما در هنگام تلاش رخنه به نواحی غزنه، وادی کابل و دیگر نواحی واقع در جنوب هندوکش با مقاومت سرسختانه یی برخوردند.

پس از گرفتن سیستان در سال 656، عرب ها به رهبری سپهدار با تجربه - سیمور به سوی کابل رهسپار شدند. کابلشاه با یک هزار پیل [گزاره گویی آشکار] به مصاف عرب ها شتافت. عرب ها از پیل ها ترسیدند و مدت درازی یارای جنگ را نداشتند. اما هنگامی که یکی از عرب ها به نام مهلب با پیلی رو به رو شد، و با نیزه آن را کشت، سایر سپاهیان دست

به یورش بردند و به پیروزی دست یافتند. پس از این پیروزی، عرب ها به سوی سند شتافتند و بر سر راه بابلستان، ملتان و غزنه را گرفتند.

این گونه، عرب ها در جریان زمان نسبتاً کوتاهی توانستند سوریه، فلسطین، بین النهرین، مصر و ایران ساسانی (همراه با استان های خاوری آن مانند خراسان و...) را بگیرند و مقارن با میانه های سده هفتم به کرانه های رود آمو رسیدند.

فئودات عرب ها را نه تنها ضعف نظامی و سیاسی بیزانس و ایران (که با هم جنگ های درازی داشتند)، بل نیز تشدید تضادهای طبقاتی و تقویت تمایلات جدایی خواهانه حکومت های فئودالی و در رابطه با این، ضعف حکومت های مرکزی آسانتر ساخته بود. حاکمان برخی از مناطق و استان های ایران و خراسان هنگام تجاوز اعراب، نه تنها به حکومت مرکزی کمک نکردند، بل که آشکارا به آن خیانت ورزیدند. تلاش های آخرین شاهنشاه ساسانی - یزد گرد سوم که ده سال آزرگار در به در از شهری به شهری دیگری می گریخت تا مردم را در برابر بیگانگان اشغالگر وادار به خیزش گرداند، هیچ دستاوردی نداشتند و این گونه شاهنشاهی ساسانی فرو پاشید و بر افتاد.

بر پایه نتیجه گیری های پژوهشمنند (اکادمیسین) نعمت اف، «دولت ساسانی که 425 سال پادشاهی کرد، کار بس بزرگی را برای احیای سنت های دیرین دولرداری هخامنشی ها و پارت ها (اشکانیان) و سنت های اقتصادی، فرهنگی و ارتباطات جهان ایرانی باستان انجام داد. این دولت شالوده مناسبات نو را گذاشت و تحولات سده های میانی را در زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و نیز به ویژه مهم شکل نو تباری و زبانی در جهان پارسی و تاجیکی پارس بزرگ و خراسان کبیر پشت سر گذاشت. اما افسوس این روندها تا جایی کمرنگ و آهسته شدند و با گذشت زمان با استیلای خلافت عرب باز ایستادند. [رستاخیز این سنت ها با استقرار عباسیان به یاری ایرانیان به ویژه خراسانیان در بغداد رخ داد]

در سال های خلافت علی ابن ابی طالب (656-661) در خلافت عرب کشاکش های دورنی تشدید یافت. باشندگان خراسان با بهره گیری از این فرصت، دست به یک رشته

تلاش ها یازیدند تا بر حاکمیت فاتحان پایان بخشند. مگر ناموفقانه. پس از چندی، با به قدرت رسیدن دودمان اموی (661-750) خراسان بار دیگر به دولت عرب تابع گردید. مگر، باشندگان خراسان در جریان چندین دهه دست از مقاومت بر نداشتند. یکی از خیزش های بس دیرپا را حاکم یکی از دژهای بادغیس - نیزک رهبری می کرد. به سال های 703 و 704 دژ او از سوی والی خراسان - یزید ابن مهلب تصرف گردید (72) اما هر بار نیزک توانست آن را دوباره بگیرد.

به سال 705 والی خراسان - قتیبه ابن مسلم، با نوشتن نامه یی به نیزک خواست تا او اسیران عرب را رها سازد و نزد وی (شاید به مرو) برای عقد صلحنامه بیاید. نیزک در آغاز، خودداری ورزید. اما پسان ها با پیشنهادهای او موافقت کرد، به شرط این که می تواند در لشکرکشی های قتیبه، هرگاه او به بادغیس لشکرکشی نکند، اشتراک ورزد. (73)

صلح عقد گردید و نیزک تا سال 708 ناگزیر بود در لشکرکشی های فاتحانه قتیبه از جمله در لشکرکشی به بخارا اشتراک ورزد اما نیزک که قتیبه را خوب می شناخت، به زودی از او ترسیدن گرفت. او به نزدیکان خود در باره قتیبه گفت: به من بدگمان است. من نز از او در امان نیستم... این عربی مانند یک سگ سفید... است. اگر او را بزنی، عفو... می زند، اگر به او نان بدهی، از عقب می آید. او ظالم است و (74)

نیزک به سال 708، هنگام لشکرکشی دیگر قتیبه به ماورالنهر، او را ترک گفت و به بلخ بازگشت و با رسیدن به تنگی خلم، خروج خود از فرمانبرداری قتیبه را آشکارا اعلام داشت و حاکمان بلخ، مرو رود، تالقان، فاریاب و گوزگانان را نیز به نافرمانی فراخواند تا همه با هم در برابر او بیستند. همچنین با به دست آوردن توافق آنان در لشکرکشی باهمی در برابر قتیبه، به کابلشاه هم رو آورد و از او خواست تا از وی در صورت شکست پشتیبانی نماید و پناهندگی بدهد. کابلشاه برای حفظ بنه و خزانه نیزک نیز موافقت کرد. (75) نیزک در گام نخست شازی - یغبوی تخارستان را گرفتار و او را به خاطر مخالفتش با سازماندهی باهمی در برابر قتیبه، از کرسی ولایت تخارستان بر انداخت و به زنجیر بست. اما هنوز حاکمان یادشده محلی به کمک نیزک نرسیده بودند که قتیبه در برابر او یک نیروی دوازده هزار

نفری را به فرماندهی برادر خود - عبدالرحمان گسیل داشت. در عین حال، خود قتیبه به تالقان لشکر کشید و باشندگان آن را به خاطر همنوایی و پشتیبانی شان از نیزک با خشنونت سر به نیست کرد. او آن ها را در دو صف به فاصله چهار فرسنگ به دار آویخت. (76)

به سال 709 قتیبه رهسپار مرو رود گردید. مرزبان مرو رود با دانستن گناه خود، گریخت اما قتیبه دو پسر او را به چنگ آورد و گرفتار کرد. سپس آن ها را بکشت و به دار زد. (77)

والی گوزگان با شنیدن آمدن قتیبه پا به گریز گذاشت و به کوه ها پناه جست. اما مردم با طلب بخشایش، به پیشواز قتیبه شتافتند و او کسی از آنان را نکشت. همین گونه از قتیبه بلخ پذیرایی گردید. روز دیگر، او در پی عبدالرحمان به سوی خلم روان شد. نیزک در این هنگام در بغلان اردو زده بود و جنگاورانی بر دهانه دره و تنگه های آن گماشته بود تا از آن پاسبانی کنند و در آن سوی دره نیز در قلعه استوار جنگجویانی نهاد بود.

خط دفاعی نیزک از شهر خلم الی شگورگان (شاه گورگان؟ تاشقرغان؟) کشیده شده بود. دسته های عرب نزدیک خط دفاعی آمدند اما نتوانستند آن را درهم بشکنند. جنگاوران چندین روز پیهم دم درآمدگاه تنگی ایستاده بودند و در پی یافتن کدام رخنه بودند. در این هنگام، حاکم روب و سمنجان (شهری در وادی خلم) [(سمنگان؟) معرب سمنجان-آن-گ.]] - روب خان به نیزک خیانت ورزید و به عرب ها راه رخنه به استحکامات نیزک را از پشت سر تنگی خلم نشان داد. پس از این خیانت، عرب ها توانستند سمنجان را هم بگیرند. نیزک با دسته های اصلی رزمجویان خود به دژ کرز سنگر گرفت. عبدالرحمان به تعقیب او شتافت. دژ کرز در جایی بود که جز از یک راه دشوار گذر راه دیگری به بیرون نداشت که آن هم از چهار سو از طرف اعراب به محاصره در آمده بود.

دسته های نیزک در جریان دو ماه یورش های عرب ها را پس می زدند. مواد خوراکی شان رو به کاستی و ته کشیدن بود. گذشته از این ها، در میان شان بیماری آبله شیوع یافته بود. مدافعان دژ که نیروی شان به تحلیل رفته بود، و بی رمق شده بودند، ناگزیر گردیدند، تسلیم شوند. نیزک همراه با هفتصد تن از هوادارانش دستگیر و سر به نیست شدند. (78) این

گونه، قتیبه توانست به خاطر نبود تمایل جدی حاکمان محلی به اتحاد و حمله باهمی بر فاتحان بیگانه همه آن ها را یکه یکه سرکوب و تابع خلافت بسازد. در سال های دهه های 50 و 60 سده هفتم عرب ها با پایان بخشیدن به فتح خراسان در این جا ولایت ویژه یی را با مرکزیت مرو تاسیس کردند. ولایت خراسان به پایگاهی مبدل گردید برای ادامه فتوحات به سوی خاور و آن سوی آمو که عرب ها آن را ماورالنهر خواندند (که ترجمه آن ورز رود یا فرا رود می شود).

به گونه یی که در بالا بررسی گردید، سرزمین های آن سوی رود آمو در این دوره در وضعیت پراکنده سیاسی قرار داشتند. در کنار حکومت هایی نسبتا بزرگی چون بخارا، سمرقند سغدی، خوارزم، چاچ، فرغانه، استروشانه، چغانیان و خُتل، در این جا همچنین حکومت های کوچک تری موجود بودند. حاکم های هر یک از این حکومت ها مستقل بودند، سکه های خود شان را ضرب می زدند، دسته های رزمی داشتند، بیشتر سواره که از جمع سرشناسان دهقان و شماری را هم از جمع چاکران بر می گزیدند. (79) اسلحه اصلی جنگاوران تیر و کمان، شمشیر، نیزه، گرز، تبر و خنجر کوتاه بود. (80)

حاکمان بومی پیوسته با یک دیگر دشمنی می ورزیدند و برخی از آنان حتا در سیمای عرب ها نیرویی را می دیدند که می توان در مبارزه با حریفان بر ایشان تکیه زد. نبود وحدت میان حاکمان، اتحاد ماورالنهر و همین گونه سراسر آسیای میانه را برای راندن اشغالگران بیگانه دشوار می ساخت.

فتح ماورالنهر را عرب ها در سال های دهه هفتاد آغاز کردند. در آغاز، لشکرکشی ها دارای بار تاراجگرانه و شیخونی بودند. یکی از نخستین یورش ها در ماورالنهر از سوی عبیداله این زیاد والی خراسان - (673-675) صورت گرفت. او به سال 673 با گذشتن از جیجون (آمو)، رومیتان و نیمی از پایکند را گرفت و تا بخارا شتافت. در این هنگام در بخارا به عوض بخار خدات (بخار خدا)ی کوچک، تخشادو مادر او - خاتون فرمانروایی می کرد. در حومه بخارا، نیروهای متحده بخاری و تورکی به مصاف عبیدالله شتافتند. پس از نخستین

برخورد، خاتون با عییدالله پیمان صلح بست. اما عییدالله با به دست آوردن فدیة به خاطر رستگاری و با اسیر گرفتن دو هزار خدنگ افکن کماندار (81) به مرو باز گشت.

به سال 673 والی نو خراسان- سعید ابن عثمان (675-677) دوباره بر بخارا یورش برد. ملکه (خاتون) با سعید پیمان صلح امضاء کرد. سعید هشتاد تن را گروگان گرفت (82) و به سوی سمرقند شتافت. باشندگان شهر، در برابر سعید دست به مقاومت غیر منتظره زدند. نبرد بر سر شهر نزدیک به یک ماه ادامه یافت. همه تلاش های عرب ها برای دستیابی به سمرقند از سوی باشندگان آن به عقب زده شد. سر انجام، سعید ناگزیر گردید با سمرقندیان پیمان صلح ببندد و به مرو باز گردد. او از مرو به مدینه رفت و با خود پنجاه گروگان سغدی را به همراه برد. در مدینه او جامه های گرانبهای شان را از تن های شان برآورد و به آنان چین (روپوش) های کهنه و ژنده پوشاند و ایشان را وادار گردانید تا به عنوان برده در نخلستان ها و کاجستان ها و باغ ها کار کنند اما سغدیان مرگ را بر بردگی ترجیح دادند و سعید را کشتند و سپس خود دست به خودکشی گروهی زدند. (83)

یورش تاراجگرانه دیگر به ماورالنهر را به سال 680 والی نو- سلم این زید (680-683) آغاز کرد. او با آمدن به خراسان، با خود چند هزار رزمنده برگزیده عراقی و سوری به همراه آورد و در این جا ارتش بزرگی را با شامل ساختن عرب های دیگر بومی شده و نمایندگان سرشناسان بومی سازماندهی کرد. او با این ارتش در آغاز به خوارزم یورش برد و آن را گرفت (84) و سپس راهی بخارا گشت.

حاکم بخارا- خاتون، با درک ناتوانی خود در ایستادگی در برابر سپاهیان سلم، برای دریافت کمک به سمرقند و ترکستان کس فرستاد اما پیش از رسیدن یاری، با سلم پیمان صلح بست و سپاهیان او را به دورن شهر ره داد. سمرقندیان و تورکانی که به کمک رسیده بودند، با اعراب درآویختند و در آغاز بر آنان چیره شدند اما پس از کشته شدن پیشوای ترکان به نام بیدون، در اردوگاه متحدان سراسیمگی دست داد و از این رو شکست خوردند. پس از این، خاتون ناگزیر گردید به سلم بار دیگر پیشنهاد بستن پیمان صلح نماید که با شرایط سنگین تری عقد گردید. سلم با دریافت مقادیر بسیار باج و ساو از نزد خاتون رهسپار سمرقند

گردید. همراه با او، همسرش هم بود که در این جا پسری زایید و سلم نام او را سغدی گذاشت.

سلم خود در سمرقند ماند و دسته رزمی یی را به خجند گسیل داشت. با داروی از روی گزارش بلاذری³ این دسته ها تا خجند رسیدند اما در آن جا سرکوب گردیدند در این باره ابیات یکی از اشتراک کنندگان این نبرد- شاعر عرب، آش حمدان گواهی می دهد:

هرگاه اسپم روزی در خجند نمی گریخت

من در رزمگاه ناکامی می ماندم

...و پرندگان بر روی قتلگاهم می پریدند

و من به سوی خدا می شتافتم

با بدن خونبار (85)

با این هم، سلم موفق شد با باشندگان شهرهای یاد شده سازشنامه های صلح ببندد و از آنان فدیة اندکی بگیرد و به مرو برگردد.

با داوری از روی فاکت های ارائه شده، چنین بر می آید که در این برهه عرب ها در ماورالنهر بیشتر به دستیابی به باج و ساو و غنائم دلچسپی داشتند، نه تصرف آن. مگر، در

³ . «فتوح البلدان- از مهمترین و معتبرترین کتاب ها در باره فتوحات اسلامی و تاریخ فتوحات و چگونگی فتح هر یک از نواحی کشورهای اسلامی از زمان پیامبر تا زمان حیات نویسنده، یعنی (نیمه دوم قرن سوم هـ.ق) به زبان عربی است. نویسنده: احمد بن یحیی بلاذری، تاریخ نویس بزرگ، تاریخ نگار و نسب شناس، شاعر و مترجم زبان فارسی به زبان عربی، اخباری در قرن سوم هجری قمری بود. مولف، حوادث و فتوحات را از هجرت پیامبر اسلام، آغاز و به وصف فتوح اسلام بر حسب سرزمین ها و ولایات، در فصل هایی جداگانه پرداخته، مانند فتوحات داخل جزیره العرب، فتوح شام و شهرهای آن، فتح مصر و مغرب از جمله فتح اسکندریه، فتوح اندلس و غیره، در ضمن این موضوعات، به برخی جنبه های تشکیلات حکومتی و اداری پرداخته است. اطلاعات جغرافیائی کتاب بسیار سودمند و بخشی از کتاب، مسئله مالکیت زمین و آب، احکام اراضی و خراج است که حائز اهمیت زیادی می باشد.» (برگرفته از ویکی پدیا)

واقع چنین نبود. عرب ها از همان آغاز می کوشیدند سراسر سرزمین های آسیای میانه را تصرف کنند. اما نمی توانستند. زیرا در این هنگام در دستگاه خلافت مبارزه شدید میانقبیله یی در گرفته بود که نه تنها سراسر جزیره نمای عرب را فرا می گرفت بل نیز در فلسطین، ایران، خراسان و دیگر کشورهایی اشغالی، نیز روان بود. از این رو، والیان خراسان ناگزیر بودند برای چندی با تاراج و ستادن باج و ساو بسنده نمایند.

یکی از شورشیان ضد دولتی در این زمان رهبر قیسی های خراسان- عبدالله ابن حزیم بود. او با گرفتن قدرت در خراسان، آغاز به ضرب زدن سکه زرین نمود. (86) این به معنای نادیده گرفتن دولت مرکزی خلافت عبدالملک بود (685-705). با این هم، خلافت پس از چندی توانست به حساب والی سرکش برسد و او را به سال 691 کشتند. پسر این والی شورشی- موسی ابن عبدالله هنوز پیش از کشته شدن پدرش، به سرکردگی دوصد و بیست سوار از آمو گذشت و به سوی سمرقند رهسپار شد. در سمرقند شاه ترخان (طرخان) از او پذیرایی و مهمان نوازی کرد.

سغدیان رسمی داشتند که همه ساله میزی را می گذاشتند که به روی آن خوراکی ها با جامی از می برای دلیر ترین جنگجوی سغد چیده می شد. هرگاه کس دیگری به غیر از شوالیه به خوراکی ها دست می زد، به این معنا بود که او را به نبرد فرا می خواند. وانگهی هر کسی حریف خود را می کشت، دلیرترین جنگجوی سغد می شد تا سال آینده. آمدن موسی به سمرقند با این مسابقه مصادف گردیده بود و یکی از جنگجویان او با شوالیه سغدی رزمید و او را کشت. (87) و این بهانه یی گردید برای راندن موسی از سمرقند. او از این جا به کش رفت اما حاکم شهر با فراخواندن طرخون به کمک، دست به مقاومت در برابر موسی یازید. موسی 700 سوار داشت که با آن ها تقریباً کل روز جنگید. [در بالا رقم 220 آمده بود. شاید بقیه پسان تر به او پیوسته بودند.-گ.]

روز دیگر موسی از ترخان خواست تا به جنگ پایان دهد. ترخان گفت تنها در صورتی حاضر است چنین بکند هرگاه او (موسی) حدود کش را ترک گوید. موسی این شرط را پذیرفت و به ترمز رفت و به رغم اندک شمار بودن سپاهیان خود به راهنمایی یکی از دهقانان

خایین با نیرنگ و فریب توانست شهر را بگشاید. در جریان پانزده سال او حاکم مستقل ترمز بود.

به سال 699 والی نو خراسان - مُهَلَب به سرکردگی سپاه بزرگ (88) از آمو گذشت و به واحه قشقه دریا رهسپار گردید. در این هنگام، پسر عموی پادشاه ختل - سابال نزد او آمد با این خواهش که به او در گرفتن تاج و تخت از نزد پسرعمش کمک کند. مهلب بی درنگ دسته بزرگی را به سرکردگی پسر خود یزید به ختل گسیل داشت. به رغم این کمک، پسر عم سابال نتوانست تخت را بگیرد و دستگیر و کشته شد. یزید با سابال پیمان صلح بست و از وی باج به دست آورد و نزد پدر به کش بازگشت. (89)

حبیب - پسر دیگر مهلب هم نتوانست از لشکرکشی خود کدام نتیجه بگیرد. او به اربینجان تاخت و پس از برخورد با سپاهیان حاکم بخارا، به کش برگشت. با سازماندهی تاراجگری های همانند در برخی رستاق (روستا) های همسایه، دو سال در کش ماند. (90)

به سال 710 ولایت خراسان به دست پسر مهلب - یزید افتاد. (701-704) در سال های حکومت او، ناخشنودی باشندگان بومی از مالیات گیران عرب تشدید یافت. حاکمان سمرقند، بخارا، کش، NSF، ختل و چغانیان به رهبری ترخان (طرخان)⁴ و سابال به موسی

⁴ «ترخان، لغت نامه دهخدا،

ترخان - کسی که پادشاهان قلم تکلیف از او بردارند و هر تقصیر و گناهی که کند، مواخذه نکنند. (برهان) (از فرهنگ جهانگیری) (ناظم الاطباء) (از فرهنگ رشیدی) (از غیاث اللغات) - لقبی است از القاب که سلاطین ترکستان که ایشان را خان گویند، به کسی دهند که هر وقت خواهد به حضور پادشاه رود و اگر تقصیری و خطایی کند، او را به مواخذه نگیرند. (انجمن آرا) (آندراج) و مجاز باشد هرگاه که بخواهد به نزد سلطان رود، و به این معنی ترکی است و معرب آن طرخان. (حاشیه برهان چ معین). کسی را گویند که از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مسلم باشد و آن چه در معارک از غنائم به دست او افتد، بر وی مقرر دارند و بدون رخصت به بارگاه پادشاه درآید و تا نه گناه از او صادر نشود، پرسش ننمایند (سنگلاخ ص 155): ترخان آن بود که از همه مونات معاف بود و در هر لشکر که باشد، هر

پیشنهاد کردند همراه با آنان در برابر یزید دست به اقدام بیازد. اما موسی از ترس این که پس از رسیدن به حساب یزید در برابر وی اقدام نکنند، نپذیرفت.

پس از چندی، میان موسی و سپهدارش - ثابت پرخاشی رخ داد که در فرجام کار به جنگ کشید. ثابت که در میان باشندگان بومی از احترام فراوان برخوردار بود، به کمکش هشتاد هزار سپاهی از سمرقند، کش، نخشب و بخارا به رهبری اخشید سغدی ترخان رسید و موسی را در درّی در ترمز به محاصره کشاندند. وضع او بحرانی شده بود. اما پس از چندی، ثابت به گونه پیمان شکنانه کشته شد. پس از کشته شدن او، رهبری عمومی جنگ با موسی را ترخان به دست گرفت. مگر پس از چند برخورد، دست از محاصره برداشت. و به سمرقند بازگشت.

والی نو خراسان - **مُفَضِّل** ابن مُهَلَّب (برادر یزید) در نیمه دوم 705 در برابر موسای شورشی پانزده هزار جنگجو را به رهبری عثمان ابن مسعود (پسر عم ثابت) گسیل داشت. با درک مناسبات نیک ثابت با ترخان و سابال، پیکی را با خواهش کمک گسیل داشت. آن ها با سپاه رسیدند و همراه با عثمان موسی را ترمز به محاصره کشاندند. محاصره دو ماه به درازا کشید. (91) بنه و خواربار موسی به ته کشید و او ناگزیر گردید پا به گریز نهد. پس از جنگ های سهمگین و خشن، موسی را گرفتار و کشتند. با داوری از روی این که موسی خود گریخته بود، سه چهارم جنگاوران خود را در برابر عثمان قرار داده بود و خود با بقیه بر متحدان به

غنیمت که یابند، ایشان را مسلم باشد و هرگاه که خواهند در بارگاه بی اذن و دستوری درآیند (جهانگشای جوینی) و کسک را ترخان کرد و از اموال چندان فرمود. (جهانگشای جوینی).

به زبان خراسان رییس و شریف را گویند، و طرخان معرب آن (فرهنگ رشیدی). رییس و شریف را نیز گویند. (غیاث اللغات)... در منتخب اللغة که ترجمه قاموس است، گفته، ترخان لغت خراسان است و عرب آن را معرب کرده و طراخنه جمع بسته اند.

طرخان ماخوذ از یونانی، سردار پنج هزار لشکر است.

یادداشت: به گمان اغلب، این واژه خاستگاه یونانی داشته است که پسان ها به میان خراسانیان و سپس تورکان راه یافته است. -گ.

سغدیان، ختلی ها و دیگران یورش برد. (92) می توان گفت که در سرکوب موسا و نابودی و فرمانفرمایی پانزده ساله او در ترمز، نقش اصلی را سغدیان و تخارستانی ها بازی نموده بودند. با سرکوب موسا، حاکمان بومی همزمان به حکومت مرکزی خلیفه کمک نمودند از شریکی از شورشیان خود رهایی یابند.

رویدادهایی شرح داده شده، نشان می دهند که حاکمان ماورالنهر هنوز جدی بودن تهدیدات اعراب را که بر سر شان آویزان بود، درک نکرده بودند. برخی از آنان، به جای متحد شدن و دادن پاسخ کوبنده به تلاش های اشغالگران بیگانه برای رخنه به آسیای میانه؛ خود، دشمنان را به کشور خود فرا می خواندند تا به کمک آن ها به زیان خلق خود با حکومت های همسایه تسویه حساب نمایند (93). در ازای این گونه کوتاهی، گاهی مردم ماورالنهر به خاطر خیانت حاکمان، بهای سنگینی می پرداختند.

تصرف نهایی ماورالنهر

علل موفقیت عرب ها:

همان گونه که انتظار می رفت، در اوایل سده هشتم، سیاست اعراب در قبال آسیای میانه از ریشه دگرگون گردید. در اواخر فرمانفرمایی خلیفه عبدالملک ابن مروان (685-705) جنگ داخلی در میان عرب ها تا اندازه یی فروکش نمود و امویان امکان آغاز فتح سیستماتیک ماورالنهر را به دست آوردند. این وظیفه به والی نو خراسان - قتیبه ابن مسلم (705-715) سپرده شد. او در دبستان خشن و ستمگرانه حجاج - والی عراق، پرورش یافته (94) و به یک حاکم حيله گر و قدرت طلب و سپهدار خشن و خودکامه مبدل گردیده بود.

با آمدن قتیبه به خراسان، مرحله نو تصرف ماورالنهر از سوی امویان آغاز گردید. او از نخستین روزهای حضور در خراسان، از کشاکش ها و اختلافات درونی حاکمان بومی با توانمندی بهره می برد و سود می جست. هنوز هنگام لشکرکشی نخست او به ماورالنهر، در ترکیب سپاهش دهقانان بلخ حضور داشتند. گذشته از این ها، حاکم چغانیان - چغان خدات تیش کیریوا، قتیبه را با گسیل هدایا و کلید طلایی، به کشور خود برای پیکار باهمی در برابر

پادشاهان حکومت های همسایه - هارون و شومان فرا می خواند. (95) قتیبه به یاری این گونه خائن، با به دست آوردن اطلاعات بایسته در باره ماورالنهر به سال 706 بی هراس به بخارا لشکر کشید. در راه مرو به بخارا، یکی از شهرهای نزدیک به آمو - شهر بازرگانی پایکند بود. باشندگان آن، با شنیدن پیک لشکرکشی قتیبه، برای کمک به سغدیان سمرقند رو آوردند.

قتیبه با نزدیک شدن به شهر، در برنامه داشت تا آن را محاصره کند. اما مقارن با این زمان، سغدیان از راه رسیدند و اعراب را در حلقه محاصره گرفتند. در جریان دو ماه قتیبه نمی توانست با پشت جبهه خود تماس بگیرد. به گزارش طبری دو ماه نه به او احوالی از حجاج و نه هم احوالی از او به حجاج می رسید» (96) مگر به دلیل عدم قاطعیت حاکمان محلی و نبود وحدت در میان آن ها، قتیبه هر چه بود، توانست از محاصره بگریزد و پایکند را بگیرد. مگر هنوز پنج فرسنگ (فرسخ) هم دور نشده بود که باشندگان پایکند دست به خیزش زدند و همه سپاهیان را که در پادگان مانده بودند، کشتند و گوش ها و بینی های شان را بریدند. (97) قتیبه ناگزیر گردید برگردد و پس از محاصره یک ماهه پایکند را بار دوم اشغال نماید. این بار، عرب ها به گونه بنیادی شهر را به تاراج بردند و ویران کردند و همه رزمجویان آن را کشتند. به گفته طبری، فاتحان در این جا مصنوعات بی نظیر سیمین و زرین و جنگ افزارهای فراوان غنیمت گرفتند که همانند آن در سراسر خراسان دیده نمی شد (98).

تراژدی پایکند به حاکمان ماورالنهر نشان داد که در برابر عرب ها می توانند تنها متحدانه و با مساعی باهمی مقاومت نمایند. به زودی پس از سقوط پایکند، برخی از حاکمان در حوالی بخارا آغاز به گردآوری نیروهای خود برای پس زدن دشمن نمودند. در میان آن ها نقش برجسته یی را سغدیان بازی نمودند. از سوی گروه یزرگ تورکان پشتیبانی می شدند.

به سال های 707 و 708، قتیبه دو بار دست به لشکرکشی به واحه بخارا زد اما هر بار از سوی نیروهای متحده بخارا، سغد و تورک ها پاسخ نیرومندی دریافت داشت و با قدرت عقب زده شد و دوباره به مرو رانده شد. مادامی که این ائتلاف پا بر جا بود، عرب ها نمی توانستند به هیچ چیزی در ماورالنهر دست یابند.

به هر رو، لشکرکشی های بیهوده قتیبه، حجاج را به خشم آورده بود. از همین رو، به سال 708 به گونه جدی به قتیبه دستور داد به ماورالنهر برگردد و به هر بهایی که شده، کش، نخشب و بخارا را بگیرد. (99) قتیبه پس از آماده گیری بزرگ به سال 709 بار دیگر به واحه بخارا راهی و به وردان خدات که در این سال زیر فرمان یکی از نیرومند ترین حکام بخش سفلی وادی زرافشان بود، تاخت. بنا به خواهش وردان خدات، سغدیان سمرقند و تورکان به یاری او آمدند و قتیبه را در حومه بخارا محاصره کردند. میان آنان نبرد خشونتباری در گرفت. وضع اعراب بس بحرانی گردید. آن گاه قتیبه دست به نیرنگ زد و دست یکی از زیر دستان خود به نام حیان النبستی به ترخان پیام داد که «پادشاهی تو از دست رفته است و تو هیچ چیزی نمی دانی».

ترخان پرسید: چگونه؟

او پاسخ داد: ما در این جا تا پایان موسم تموز می مانیم. اما پس از فرا رسیدن سرما از این جا خواهیم رفت. مادامی که ما این جا هستیم، تورک ها با ما می جنگند. اما وقتی رفتیم، در برابر تو دست به اقدامات نظامی خواهند زد. چون سغد، جای بسیار خوبی است، که مانند آن در جهان جایی نیست. از این رو، ممکن نیست که آنان سغد را برای تو بگذارند و خود به ترکستان بروند؟ کار تو بسیار زار خواهد شد و آن ها پادشاهی ترا خواهند ستاند.

ترخان پرسید:

خوب، حالا چه کار کنم؟

حیان گفت: با قتیبه پیمان صلح ببند. چیزی به او اهدا کن و چنین بنمایان که ما حمایت حجاج را به دست آورده ایم و از راه کش و نخشب سپاه گرانی به یاری ما خواهد رسید. بگو در نظر داری عقب نشینی نمایی. آن گاه تورکان نیز عقب خواهند نشست.

ترخان گفت:

تو به من مشوره خوبی دادی، همین گونه خواهم کرد.

...و شب هنگام تصمیم خود را به تورکان ابلاغ کرد و با قتیبه پیمان صلح بست و نزد او چند تن را گروگان گذاشت و به سمرقند بازگشت. این بود که تورکان رفتند. این گونه قتیبه با

جدا ساختن سغدیان از تورکان، این امکان را یافت تا از محاصره بگریزد و سرانجام بخارا را اشغال نماید. راستش باید گفت که تا جایی نگرانی ترخان نیز به جا بود. زیرا دسته های تورکی هنگام بازگشت، همه روستاهای سغدی یی را که سر راه شان بود، به یغما برده بودند.

قتیبه با خنثی ساختن سغدیان و تورکان به سال 710 دو بار هیاتی را نزد شاه شومان (به دره حصار) گسیل داشت تا بدون مقاومت تسلیم شود. اما فرمانروای شومان هیات نخست را بکشت و به هیات دومی گفت به قتیبه بگوید که از او هیچ ترسی ندارد. (101) و باشندگان شومان این گونه پاسخ حاکم خود را تحقق بخشیدند:

در برابر عرب ها مقاومت ترسناکی نشان دادند. اما عرب ها به یاری برتری نیروی نظامی سر انجام توانستند شهر را اشغال نمایند. سپس، همین گونه کش و نخشب را هم گرفتند. این گونه، صلحی که ترخان بسته بود و بیرون رفتن سغدیان از میدان نبرد و مبارزه نه تنها برای خودشان بل که برای همسایگان شان هم به بهای سنگینی تمام شد.

هرگاه قتیبه در لشکرکشی های پیشین خود به ماورالنهر در جریان 4-5 سال به پیروزی های جدی دست نیافته بود، و هر بار با به دست آوردن پاسخ نیرومند به خراسان بازگشته بود، پس از بستن پیمان صلح با ترخان، بخارا را فتح و سغدیان را وادار به پرداخت باج سالانه گردانید و شومان، کش و نخشب را ناگزیر به تبعیت از خلیفه نمود. این امر گواه بر آن است که در مبارزه باشندگان ماورالنهر با تجاوزگران عرب، سغدیان نقش قاطعانه یی را بازی می نمودند.

سیاست سازشکارانه و عقب نشینانه ترخان به زودی ناخشنودی سغدیان را برانگیخت. هنگامی که عرب ها مطابق قرار داد سال 710، به خاطر به دست آوردن باج نوبتی به سغد آمدند، سرشناسان سغدی ناخشنود از این بابت ترخان را سرنگون و گورک (غورک) را پادشاه سغد اعلام کردند. ترخان که به سیاهچال افکنده شده بود، با خودکشی به زندگی خود پایان بخشید. (102)

قتیبه به بهانه انتقام مرگ همپیمان خود (ترخان) زمستان سال 711 آغاز به گرفتن آمادگی برای لشکرکشی بر سغد نمود. اما قاصدی نزد او از خوارزمشاه رسید و از وی دعوت کرد تا به خوارزم برای ارائه کمک به او در برابر برادر کوچکش - خورزاد، بیاید. قتیبه با بهره گیری از این فرصت، بی درنگ به خوارزم شتافت و به خوارزمشاه کمک کرد تا خورزاد را سرکوب نماید. خوارزمشاه پس از پیروزی بر برادر، ناگزیر گردید با قتیبه سازشنامه‌ی ببندد که بر اساس آن مکلف بود باج سالانه‌ی بی به عرب‌ها پردازد و نیز ده هزار سپاهی بدهد (103) که این کار به معنای فرمانبرداری عملی خوارزم از خلیفه عرب بود. اما پس از چندی، بعد از رفتن قتیبه، خوارزمیان برآشفته از سیاست خائنانه شاه‌شان، وی را کشتند.

قتیبه به خوارزم بازگشته، اسکاجاموک - پسر شاه مقتول خوارزم را به عنوان پادشاه ساحل راست خوارزم نشانده و به منظور تحکیم هرچه بیشتر حاکمیت عرب‌ها در این سرزمین، برادر خود - عبدالله را به عنوان نائب السلطنه گماشت. پایتخت خوارزم شاهیان در این هنگام شهر کیات (در کرانه راست آمو دریا) و اقامتگاه والیان عرب اورگنج بود.

قتیبه با متحد گردانیدن دسته‌های رزمی خوارزم پیرامون سپاه خود و با شامل گردانیدن دسته‌های بخاری در مسیر راه به سال 712 به سمرقند تاخت. چنین چیزی تا جایی برای سغدیان غیر منتظره بود، زیرا می‌پنداشتند که قتیبه با بردن غنایم عظیم از خوارزم، نخست به مرو خواهد رفت و به راستی هم وی برادر خود عبدالرحمان را به سرکردگی سپاه بیست هزار نفری با غنایم به تاراج برده به سوی مرو گسیل داشته بود.

طبری می‌نویسد «و عبدالرحمان در پی بار و بنه تمام روز به سوی مرو راه می‌پیمود و پس از آن که شام فرا رسید، قتیبه به او نوشت: هنگامی که سحر از خواب برخاستی، بنه را به مرو بفرست و خود در راس سواره نظام به سوی سغد بشتاب و در این حال، پیام را پنهان کن و من به دنبال می‌آیم». (104)

به رغم این گونه پیمان شکنی، عرب‌ها هر چه بود، موفق شدند با غداری سمرقند را بگیرند. سغدیان مردانه وار برای دفاع از شهر خود به پا برخاستند. نبرد یک ماه آزارگار ادامه یافت.

شمار قربانیان از هر دو طرف بسیار بزرگ بود. اما قهرمانی سغدیانی به حصر افتاده در برابر شمار بیشتر سپاهیان عرب بسنده از کار نبرآمد. از این رو، سغدیانی به ستوه آمده و جان بر لب رسیده برای به دست آوردن کمک به پادشاه چاچ و اخشید فرغانه رو آوردند و به آن ها نوشتند که «هرگاه عرب ها پیروز گردند، بر سر شما هم همانی را می آورند که بر سر ما آوردند». (105) پادشاهان چاچ و فرغانه دسته برگزیده یی را از جمع سرشناسان جنگی بومی که باید به اردوگاه قتیبه یورش ببرند، به کمک محاصره شدگان گسیل داشتند. مگر موفق به این کار نشدند. عرب ها داستگاه اطلاعاتی بسیار خوبی داشتند و قتیبه به یاری خبرچینان پیشاهنگ خود با آگاهی یابی از حرکت دسته مخاصم، چهارصد سوار دلیر را با خود به همراه گرفت (106) و برادر خود صالح ابن مسلم را بر سر ایشان گماشت و آنان را برای رویارویی در برابر سلحشوران چاچی و فرغانه یی گسیل داشت.

نبرد شب هنگام به گونه ناگهانی و غیر منتظره برای دسته یی که به یاری سمرقندیان شتافته بودند، رخ داد. این غیر منتظره بودن، به پیروزی جنگاوران صالح مساعدت کرد با آن که حتا خود عرب ها طبق گزارش طبری از شجاعت جنگجویان چاچ و فرغانه در شگفتی اندر شده بودند. (107)

پس از این، قتیبه همه نیروهای خود را سر از نو بر سمرقند متمرکز گردانید. با این هم، حتا داشتن شمار بسیار سپاهیان به او کمک نکرد شهر را بگیرد. سر انجام عرب ها در برابر دیوارهای شهر 300 منجنیق را گذاشتند (108) و در دیوار شهر درز رخنه انداختند. اما از این کار هم ترسی به دل سغدیانی دلیر راه نیافت. آن ها تا آخرین نفس و آخرین قطره خون از شهر خود دفاع کردند. عرب ها بیشتر و بیشتر دیوارهای شهر را ویران کردند اما سغدیانی تا آخرین لحظه با ایستادن جلو رخنه ها به سوی عرب ها تیر اندازی می کردند و به یورشگران تلفات سنگینی وارد می آوردند.

سر انجام، هر چه بود، به رغم همه مقاومت نومیدانه سغدیانی، عرب ها توانستند به شهر درآیند. سغدیانی که در اثر محاصره یک ماهه کارد به استخوان و جان بر لب شان رسیده بود، ناگزیر گردیدند سازشنامه صلحی را با سخت ترین شرایط بپذیرند. طبری در باره

شرایط قرار داد صلح دو نسخه می آورد: طبق یکی از این نسخه ها، قتیبه با آنان به شرط پرداخت باج سالانه به میزان دو میلیون و دوصد هزار درهم صلح عقد کرد. بر علاوه، خواست که سغدیان در همین سال برایش سی هزار (109) نفر بدهند که در میان شان کودکان و آدم های مسن و معیوب و معلول نباشد و نیز شهر را رها کنند و در آن جا یک سپاهی هم نگذارند. برایش در آن جا مسجد بسازند تا بتواند در آن نماز بگ و منبری هم بسازند تا از بالای آن به موعظه پردازد... (110)

آن چه مربوط به روایت دیگر می گردد، روایت نخست را نفی نمی کند، بل تنها مکمل آن می باشد. برای مثال؛ طبری می نویسد: آن چه مربوط به بخیلی ها می گردد، آن ها می گویند که قتیبه با آنان پیمان صلح بست به شرط دادن صد هزار نفر (111) با دادن آتش از هر خانه و دادن اصنام.

و او قتیبه اصنام بزرگ را جمع کرد مانند دژ عظیم و دستور داد تا همه را آتش بزنند. سغدیان کافر گفتند اصنام روح در بدن دارند و اگر آنان را آتش بزنند و بسوزانند، بی درنگ خواهند مرد. قتیبه به آنان گفت: من با دستان خود آنان را آتش می زنم. گورک نزدیک آمده، به زانو نشست و گفت:

-ای امیر، دست به این کار مزن.

اما قتیبه دستور داد آتش بیاورند و کلاه خود را به دست گرفت و برآمد و بانگ برآورد: الله اکبر!

و سپس بت ها را آتش زد. و مردم هم آتش زدند و اصنام سوختند. و اعراب از بین اصنام میخ هایی از سیم و زر به مقدار پنجاه هزار مثقال یافتند. (112)

حکایت زیر نسفی سمرقندی نیز در باره معابد آتش زده شده سمرقند و تاراج ثروت بی شمار آنان گواهی می دهد. حکایت می کنند که در سمرقند معابد زرتشتی بسیار بود. وقتی که قتیبه آمد، همه نیایشگاه ها را آتش زد و طلا و جواهر به دست آمده را میان سپاه تقسیم کرد. یکی از بت ها را به غلامی به نام محمد ابن واسع داد. او بت را شکست و از شکم آن افزون بر جواهر، بیست و چهار هزار سکه زرین و سیمین به دست آورد. (113)

این گونه، قتیبه سغدی‌ان سمرقندی را وادار گردانید تا نه تنها سالانه باج بزرگی به عرب‌ها بپردازند و به ایشان شمار بسیار سپاهی بدهند، بل نیز بر آیین و باورها و سنت‌های ایشان را به باد استهزا گرفت. پیروزی قتیبه بر سمرقند نتیجه برتری عددی سپاهیان او بود. افزون بر آن، باید یادآور شویم که نقش نه کمتری را در نبرد دسته‌های خوارزمی و بخاری بازی کردند که خائنانه به سود عرب‌ها می‌جنگیدند. طبری می‌نویسد که به قتیبه کسانی از اهالی بخارا و خوارزم وفادار بودند و با وی بودند که در نبردهای سهمگین رزمیدند و حتا به خود هم رحمی نمی‌کردند (114)

...و از همین خاطر، تصادفی نبود که گورک قتیبه را به خاطر این که یکجا با کسانی از جمع اهالی محل، با وی جنگید، سرزنش کرد. (115) هیچ یک از منابع مکتوب اساسی نمی‌دهد در باره آن سخن گفت که حاکمان سغدی دیگر با دسته‌های رزمی خود به کمک محاصره شدگان در سمرقند سغدی، شتافته باشند. هر چند بسیار امکان دارد که در میان مدافعان سمرقند می‌توانسته‌اند سغدیانی از دیگر حکومت‌ها هم بوده باشند. مگر در این مبارزه با اشغالگران عرب، روی هم رفته جبهه یکپارچه‌یی از سراسر سغد آرایش نیافته بود. پیشوایی هم ظهور نکرد که می‌توانست این چنین جبهه‌یی را تشکیل دهد. با این هم، مناسبات میان شان دوستانه بود. تورکان با سغدی‌ان تجارت می‌کردند و کالا‌های خود شان- پشم، چرم، مویشی را به بازارهای سغدی‌ان می‌آوردند. تاجران تورکی هم چنین دست‌اندر کار بازرگانی کاروانی که در مسیر راه ابریشم از ایران و خراسان از طریق سغد به هفت‌رود و سپس به چین راه می‌پیمودند، بودند.

خاقان‌های تورک به امور داخلی ماورالنهر با تلاش به خاطر غضب برخی از حکومت‌دودمان‌های مناطق مختلف مداخله می‌کردند. از این رو، ظهور عرب‌ها به قلمرو آسیای میانه پیامدهای خطرناکی برای تورکان هم داشت: از یک سو، آن‌ها را خطر از دست دادن متصرفات در برخی از حکومت‌های آسیای میانه تهدید می‌کرد و از سوی دیگر از دست دادن استقلال خود شان می‌ترسیدند. به همین خاطر، از آوان نخستین یورش‌های اعراب،

تقریباً هر باری که باشندگان ماورالنهر به گونه‌ی با عرب‌ها می‌رمزیدند، تورکان در نبرد های شان اشتراک می‌کردند. (116).

پس از عقد صلح، قتیبه برادر خود- عبدالله ابن سلم را به عنوان والی سمرقند گماشت و شمار بسیار سپاه و جنگ افزار به او داد. اما هنوز به مرو نرسیده بود که زمستان 712-713 باشندگان سمرقند در برابر اعراب باشندده آن دیار سر به آشوب برداشتند. تورکان هم به کمک سغدیان آمدند. (117) عرب‌ها که در دژ سمرقند مستقر بودند، توانستند پیکی به قتیبه بفرستند و او را از وضع پیش آمده آگاه سازند. قتیبه بهار 713 بار دیگر برای آرام ساختن سغدیان و نجات اعراب محاصره شده به سوی سمرقند شتافت. او بر سر راه، باشندگان بخارا، نخشب، کش و خوارزم را وادار ساخت تا به او بیست هزار مرد جنگی بدهند (118) و با سرباز گیری از این مناطق، با سپاه خود به سمرقند رسید. مگر این بار، میان او و سغدیان جنگ بزرگی رخ نداد. تورکانی که به یاری سغدیان آمده بودند، با وضع سختی رو به رو گردیدند: زیرا خواربار کافی نداشتند. افزون بر آن، از وضعیت تهدید آمیز کشور خود شان اطلاع به دست آوردند. (119) از این رو، بی آن که وارد جنگ شوند، با عرب‌ها، سغد را ترک گفتند. برای سغدیان بسیار دشوار بود به تنهایی در برابر سپاه بیکران قتیبه که توانسته بود به سمرقند بیاید و پادگان شهر را که در دست برادرش بود، از محاصره به در آورد، بیستند.

چنین بود تاریخ دراماتیک مطیع ساختن شهر سمرقند از سوی اشغالگران عرب که ارزش های مادی و معنوی این شهر غنی و متمدن سغدی تاجیکی خاور زمین را وحشیانه ویران کردند. اشغال سغد از سوی اعراب، مصیبت عظیمی نه تنها برای سغدیان، بل هم برای همسایگان شان بود. هرگاه برای اشغال سغد، قتیبه علاوه بر سپاهیان خود از نیروهای رزمی خوارزم و بخارا، بهره گرفت؛ پسان تر برای اشغال خجند، چاچ و فرغانه از نیروهای سغدی سود برد.

قتیبه با تاراج سغد و اکمال سپاهیان خود از بار و بنه به سال 713 دست به لشکرکشی به سوی چاچ و فرغانه یازید و باز هم باشندگان خوارزم، بخارا، کش و نخشب را وادار ساخت

تا بیست هزار سپاهی به او بدهند. او با نزدیک شدن به خجند، بخشی از نیروهای خود را به سوی چاچ گسیل داشت و خود با بخش دیگر به خجند یورش برد. باشندگان خجند در برابر او دست به مقاومت جانانه‌ی زدند. اما برتری شمار سپاهیان عرب هیچ شانس برای شان نمی گذاشت تا بر آنان چیره شوند. این بود که شهر به دست اعراب افتاد.

سپس قتیبه رهسپار فرغانه گردید. هنگامی که او به کسان رسید، سپاهیان که به سوی چاچ فرستاده بود، هم از راه رسیدند و به او پیوستند. سپس با هم شهر به شهر تاختند و آن را گرفتند و بخش بزرگ آن را آتش زدند. (120)

به سال 714 قتیبه با به دست آوردن نیروهای اضافی از جمع خجندیان، بار دیگر با لشکر به چاچ یورش برد و آن را گرفت و به مقر خود مبدل گردانید و تلاش ورزید به ترکستان خاوری رخنه نماید تا راه‌های اصلی آمد و شد و اکمالات دسته‌های تورکی به ماورالنهر برای کمک به متحدان شان را ببندد.

در همین سال 715 قتیبه بار دیگر به فرغانه تاخت و تا کاشغر پیش رفت (121) اما در همین سال پس از مرگ خلیفه، سلیمان (715-717) به خلافت رسید. تا این زمان، هم حجاج و هم قتیبه با ولایت عهدی سلیمان سر ناسازگاری داشتند. (122) از این رو، قتیبه با آگاهی یافتن از این که از سوی سلیمان تحت تعقیب قرار خواهد گرفت، تلاش ورزید سپاهیان را در برابر او بشوراند و او را بر اندازد. اما سپاهیان عرب زیر فرمان قتیبه که از دست جنگ‌های پی در پی خسته شده بودند، آغاز به نافرمانی کردند و به سال 715 او را در فرغانه همراه با همه خویشاوندانش کشتند. پس از کشته شدن قتیبه، سپاهیان او به خراسان بازگشتند. کشته شدن قتیبه، برای چندی سیطره فزاینده اعراب بر ماورالنهر و خراسان را بر هم زد. دست کم طی دوره‌های 715-720 عرب‌ها به استثنای یورش بر کاشغر و اشغال دهستان (در کرانه دریای کسپین)، دست به کدام لشکرکشی بزرگ برای گسترش متصرفات خود نیازیدند. در این سال‌ها توجه عرب‌ها بیشتر متوجه استحکام قدرت شان در مناطق متصرفه بود.

در تصرف خراسان و ماورالنهر از سوی اعراب، لشکرکشی های قتیبه نقش تعیین کننده یی بازی نمودند. به ابتکار او شماری از مناطق اصلی آسیای میانه اشغال شد. هر چند به گونه یی که در زیر خواهیم دید، [بسیاری از] باشندگان بومی هنوز سرزمین های خود را اشغال شده نمی پنداشتند.

مبارزه توده های آسیای میانه در برابر خلافت عرب

مشى استعمارگرانه امویان و انتشار اسلام در آسیای میانه

خلفای اموی از همان نخستین لشکرکشی ها می کوشیدند مناطق اشغالی را به مستعمره خود مبدل گردانند. به گفته بلاذری هنوز به سال 671 خلیفه زیاد ابن ابوسفیان با گماشتن ابن ابی صیاد الخریث به عنوان والی خراسان، همراه با او پنجاه هزار عرب را با خانواده های شان فرستاد. (123) که همه آن ها به آن سوی رود آمو در ماورالنهر اسکان داده شدند.

یاکوبفسکی در زمینه می نگارد: بی تردید این مهاجران همه سپاهی بودند اما نفس فاکت گسیل آن ها با خانواده ها، گواه بر آن است که می خواستند از ایشان به عنوان استعمارگران آسیای میانه کار بگیرند». (124) چنین سیاستی از سوی عرب ها به پیمانه گسترده به ویژه در هنگام فرمانفرمایی قتیبه پیش برده می شد. او پیروزی های نظامی خود را همانا با اسکان اعراب در میان باشندگان بومی استحکام می بخشید. همزمان، قتیبه به امر گسترش اسلام و ساختن مساجد اهمیت بزرگی می داد. در کنار ساختن مساجد، عرب ها نیایشگاه های سایر ادیان را نیز به مسجد تغییر می دادند. به گفته نسفی سمرقندی، نخستین مسجد جامع در سمرقند در زمان کافران (پیش از آمدن اعراب) معبد شان بود. (125) عین چیز در بخارا، مرو و دیگر شهرهای ماورالنهر و خراسان هم دیده می شد. اما نه ساختن مسجد و نه تدبیرهای خشن، زمان درازی برای خلافت ره آوردهای دلبخواه به بار نیاورد. با آن که بخش معینی از باشندگان به ظاهر اسلام آورده بودند، مگر اکثریت مردم پنهانی به پیروی از آیین کهن نیایی خود ادامه می دادند. وانگهی حاکمان عرب، به ویژه قتیبه، آغاز به گرفتن نیمی از خانه های باشندگان کردند و ناقلان عرب را به خانه های شان اسکان دادند که در همسایگی هم زندگی می کردند و شب و روز بر پیروی آنان از اصول اسلامی نظارت می

کردند. به گفته نسفی سمرقندی، والی خراسان- خوزینه به سال های 721-720 با گرفتن سمرقند، بخشی از خانه ها را به آن اعرابی داد که از مکه و مدینه آمده بودند.(126)

حکایت ترشخی- تاریخ نویس تاجیکی معاصر رخدادها، بس جالب اند. او در باره انتشار اسلام در بخارا می نویسد: سرانجام برای چهارمین بار (در 709) قتیبه پس از جنگ، شهر را گرفت. او با دشواری بزرگ تبلیغ آشکارای اسلام را پیش می برد و مسلمانی را در دل های مردم جا داد. قتیبه با هر نیرنگی، آن ها را وادار می ساخت و همه به ظاهر پیرو اسلام بودند. اما در نهانخانه دل بت پرست مانده بودند. سرانجام قتیبه تصمیم گرفت و به باشندگان بخارا فرمان داد نیمی از خانه های خود را به عرب ها بدهند تا عرب ها با ایشان آمیزش یابند و از زندگی شان آگاهی یابند و اهالی بخارا رو به اسلام بیاورند. این گونه، قتیبه اسلام را نشر کرد و باشندگان بخارا را زیر فرمان قواعد شریعت آورد. او مسجدها ساخت، بت پرستی را از میان برد و سنت های کهن را لغو کرد. روی هم رفته، او کار بسیاری انجام داد و هر کسی را که موازین دینی را زیر پا می گذاشت و نقض می کرد، جزا می داد. (127)

عرب ها این گونه، با صاحب شدن خانه، نه تنها مستقیماً بر آن نظارت می کردند که چگونه باشندگان بومی قواعد اسلامی را رعایت کنند، بل نیز بهترین زمین های زرخیز و کشتزار ها و را می گرفتند و اکثر بومیان را وادار می ساختند تا برای شان کار کنند و بر ایشان ستم های فراوان روا می داشتند. از جمع ایشان برده و کنیز می گرفتند، مواشی شان را می ربودند و هر آن چیزی را که دل شان می خواست، می گرفتند.

ترشخی می نویسد: هنگامی که قتیبه بار چهارم به بخارا آمد، و شهر را گرفت، با مردم به شرط آن صلح کرد که همه ساله دوصد هزار درهم به خلیفه، ده هزار درهم برای امیر خراسان بدهند و نیمی از خانه های شان را برای مسلمانان واگذار نمایند. افزون بر این ها، کسانی که بیرون شهر زندگی می کردند، مکلف بودند برای اسب های عرب ها شبدر و ترید (علوفه) و دیگر چیزهای مورد ضرورت ایشان را بیاورند. (128)

همه این ستم ها، نمی توانستند ناخشنودی و تنفر باشندگان بومی را در برابر اشغالگران عرب برنیزگیزند. عرب ها با آگاهی از این، از همان آغاز باشندگان بومی را از حمل سلاح منع کردند. هم چنین نمی گذاشتند آن ها شب ها از خانه های شان برآیند و به گونه جدی نظارت می کردند که چه کسی برای انجام چه کاری از یک شهر به شهر دیگری می رود. کسانی را که این قواعد را رعایت نمی کردند، می کشتند. برای مثال در اواخر سال 712 قتیبه با بیرون رفتن از سمرقند، به برادر خود عبدالله ابن مسلم - والی سمرقند دستور داد «هیچگاهی کافران را نگذار از دروازه های شهر بیرون بروند مگر این که به دستانشان زولانه زده شود و اگر هم بروند، به دست شان مهر بزن و اگر در بازگشت اثر رنگ مهر شان رفته بود، پیش از آن که بیایند، آن ها را بکش و اگر نزد آنان کارد یا کداحی آهنی یافت، او را بکش و اگر دروازه ها را بستی و کسی از آنان را در بیرون دیدی، او را هم بکش».

(129)

اما حتا این تدبیرها نمی توانستند مردم آزادی دوست آسیای میانه را در هم بشکنانند. تقریباً سراسر دوره تسلط عرب ها بر ماورالنهر و خراسان، با خیزش های پیهم باشندگان در برابر خلافت شهرت دارد.

جنبش های ضد خلافت سغدیان (720-722):

امویان برای جلب مردم به اسلام، در پهلوی روی دست گرفتن تدبیرهای گوناگون اجباری، برای کسانی که تازه به اسلام می گرویدند، یک رشته امتیازات را هم در نظر گرفته بودند. هرکسی که مسلمان می شد، از پرداخت مالیات رهایی می یافت و معاف می گردید. مگر این راه جلب توده ها به اسلام را والیان عرب بسیار به ندرت رعایت می کردند. چون معافیت از پرداخت به ته کشیدن خزانه دولتی و کاهش درآمد خود شان می انجامید. از این رو، حاکمان عرب در مناطق از هر امکانی سود می جستند و چنگ به دامان تدبیرهای گوناگون می زدند تا این گونه امتیازات را ضرب صفر گردانند.

در پیوند با این، سرنوشت تدبیر خلیفه عمر ثانی (714-720) بسیار شایان توجه است. او با هراس از افزایش ناخشنودی و ناخرسندی باشندگان خراسان و ماورالنهر، به والی خراسان

(به الجراح ابن عبدالله) (717-719) فرمان داد کسانی را که مسلمان شده بودند، از خراج معاف بدارد. این فرمان عمر مخالفت ال جراح را برانگیخت. او نیک می دانست که مردم تنها برای این که جزیه و خراج نپردازند، در ظاهر اسلام را می پذیرند. از همین رو، خودسرانه کوشید سختگیری هایی در شرایط پذیرفتن مردم به اسلام وضع نماید. او از نومسلمانان خواست تا خود را ختنه نمایند. این تقاضا به شدت ناخشنودی باشندگان خراسان و ماورالنهر را برانگیخت و خلیفه را ناگزیر ساخت تا الجراح را برکنار سازد. به جای او، عبدالرحمان ابن نعیمه الحمیدی 719-720 را گماشت. اما این تعویض منجر به رام شدن باشندگان ماورالنهر نگردید.

در اوایل 720، سغدیان خیزشی را برپا و تلاش ورزیدند تا سغد را از وجود اعراب پاک کنند. تورکان هم به سرکردگی کورسول به کمک سغدیان آمدند و بر اعرابی که در سمرقند بود و باش داشتند، یکجا یورش بردند. اعراب بی آن که به نبرد پردازند، در درها سنگر گرفتند و خواهان صلح گردیدند که با این شرط بسته شد تا عرب ها چهل هزار درهم و هفتاد نفر گروگان بدهند. (130) اما دیری نگذشت که عبدالرحمان دسته بزرگی را به سرداری مصاحب ابن بیشر ریاحی به یاری محاصره شدگان عرب به سمرقند گسیل داشت. سغدیان و ترکان توانستند بر آنان هم غلبه یابند.

سعید ابن عبدالعزيز - والی نوخراسان که خوزینه لقب داشت (720-721)، دو بار در راس لشکری برای سرکوب شورشیان سغد تاخت. سغدیان و ترکان همپیمان شان بر او چند ضربه خوشونتبار وارد کردند. دیری نگذشت که دامنه خیزش پهن تر شد و نه تنها سراسر سغد بل نیز پیرامون آن را نیز فرا گرفت.

همه این ها، خلافت را به شدت نگران ساخته بود. پاییز سال 721 سعید که در این هنگام هنوز در سغد به سر می برد، از کرسی ولایت در خراسان برکنار گردید. چون نتوانسته بود خیزش سغدیان را آرام سازد. به جای او، سعید ابن عمر الحرشی گماشته شد که با خود کامگی و خشونت خود بنام بود و دست کمی از قتیبه نداشت.

به رغم ناخرسندی سراسری سغدیان، تناسب و توازن نیرو به سود شان نبود. هرگاه به سال های 720-721 ترکان از خیزش های آنان پشتیبانی و همراه با ایشان پادگان عربی مستقر در سغد را در هم کوبیدند، کنون دیگر آنان را در برابر الحرشی همراهی نمی کردند. طبری می نویسد که ترکان از فرجام خود می ترسیدند». (131)

افزون بر این، در راس سغدیان، پیشوایی قرار نگرفت که می توانست با بهره گیری از ناخرسندی و ناخشنودی توده های گسترده مردمی، همه نیروهای کشور را برای دادن پاسخ مناسب به دشمن گرد بیاورد. به همین دلایل، شورشیان سغدی آغاز به ترک زمین های خود کردند و به مناطقی کوچیدند که دور از دسترس اشغالگران عرب بود. مناسبات لایه های بالایی حاکمه بومی در قبال این حرکت تبارز آشکاری در موقف گورک می یابد. به قول طبری، او اعلام داشت: تردید نکنید و بمانید (در جاهای تان) و به او (به الحرشی) خراج هایی را پردازید که موعد آن گذشته است و به او تضمین بدهید که در آینده نیز خراج خواهید پرداخت. و کما فی السابق به او تضمین بدهید که به کار روی مزارع تان می پردازید و در لشکرکشی های او، وی را همراهی می کنید، هرگاه او چنین چیزی را بخواهد. از آن چه که کرده اید، توبه کنید و به او گروگان بدهید تا در اختیارش باشد». (132)

با این هم، شورشیان به رغم این دلاسایی های گورک (غورک)، از میهن خود کوچیدند. طبری فهرستی از کسانی را که از سمرقند رفته بودند، آورده است. در میان آنان کسانی از «پای» بودند (منطقه یی در نزدیکی کته قرغان کنونی در مسیر کاریز نه‌رپای) به سرکردگی کرزنج و جلنج از ایشتیخان- به رهبری ثابت از بایارکس و ساباسکاس و از بوزمجان. (133)

همه آن ها که شمار شان از هشت تا نه هزار نفر می رسید، به رهبری عمومی کرزنجان به سوی فرغانه شتافتند که پادشاه آن- تار، به ایشان وعده حمایت و پناهندگی داده بود. مگر هنگامی که به خجند رسیدند، تار به وعده خود پشت پا زد. اما پسان موافقت کرد آنان را در دره ایسام در ناحیه اسفره جا بدهد اما تنها پس از بیست تا چهل روز با این شرط که هرگاه در جریان این زمان، عرب ها بر آنان بتازند، به ایشان کمک می کند. (134). او این گونه، با

نیرنگ و وعده و وعید، سغدیان را منتظر نگه داشت. در عین حال، پنهانی پسر عم خود- نیلون را به دیدار الحرشی فرستاد که در همان هنگام، یعنی در اوایل تابستان 722 (135) با سپاه گرانی به سوی سغد روان بود. نیلون در دیدار با الحرشی در نزدیکی دابوسی، به او گفت:

- سغدیان اکنون در خجند اند. تو از آنان پیش دستی کن، پیش از آن که به درون دره بروند. ما هم تا که موعد تعیین شده پوره نشده است، از آنان پشتیبانی نمی کنیم». (136)

الحرشی همراه با نیلون، عبدالرحمان القُشَری و زیاد پسر او را با دسته یی گسیل داشت (137) و خود به دنبال آنان با نیروهای اصلی به سوی خجند شتافت. سغدیان در این هنگام هنوز در خجند بودند، بی آن که گمان ببرند که عرب ها به این سرعت به این جا خواهند رسید. با این هم، به رغم این گونه پدیدار شدن غیر منتظره اعراب، بر آن شدند تا دست به مقاومت بزنند. بیرون از دروازه های رباط خجند خندق کردند و با دقت روی آن را با چوب های نای پوشاندند و به روی آن لایه نازکی از خاک پاشیدند و با نخستین برخورد ها، به گونه نمایشی و برنامه ریزی شده دست به عقب نشینی زدند. شمار بسیار عرب ها که به تعقیب شان می تاختند، به گود افتادند و اسیر گرفته شدند. (138) پس از این، سپاهیان عرب که از نگاه شمار چند بار از دسته های سغدی بیشتر بودند، از منجنیق کار گرفتند. آن گاه سغدیان به تار رو آوردند تا به آنان یاری رسانند. اما او سر باز زده، گفت:

- «هیچ کمکی کرده نمی توانم. تنها به نیروی خود اتکا کنید. آن ها (عرب ها) پیش از پایان موعد بر شما تاخته اند و شما هنوز زیر حمایت من نیستید». (139)

تنها این وقت بود که سغدیان پی بردند و دانستند که تار به آنان خیانت ورزیده است و ناگزیر گردیدند تقاضای صلح نمایند. الحرشی پیشنهاد نمود قرار داد صلح را با این شرط می بندد، هرگاه اسیران را آزاد سازند، خراج پردازند (نه تنها در آینده، بل که از بابت سال های گذشته هم) و از خجند به دیگر جاها بروند. سغدیان با پذیرفتن همه این شرایط، آغاز به بازگشت به میهن خود نمودند، اما موفق نشدند. زیرا الحرشی با خشونت ایشان را فریب داده بود. عقد قرار داد صلح برای او تنها وسیله یی بود برای خلع سلاح کامل سغدیان. عرب ها با بیرون کردن سغدیان بی سلاح از خجند، در جستجوی بهانه برای نابود کردن آن ها بودند و

سر انجام هم چنین بهانه‌ی را یافتند. ثابت- حاکم ایشیتهان را به آن متهم ساختند که با زیر پا گذاشتن شرایط قرار داد صلح، گویا زن عربی را کشته است و او را به همین گناه سر به نیست کردند. (140) بقیه به رهبری کرزنج با داشتن تنها سوت (چماق) ها تا آخرین رمق زندگی دست به مقاومتی سخت زدند. (141) تقریباً همه سغدی های شورشی ددمنشانه کشته شدند. از جمع شان تنها چهار صد بازرگان زنده ماندند که با دادن کالاهای گرانبهای آورده از چین، توانسته بودند در آستانه حوادث، حیات خود را بخرند. (142)

باشندگان خجند را هم به خاطر همبستگی با سغدی‌ان، ستمگرانه جزا دادند. مطابق یکی از روایات طبری، سه هزار؛ و مطابق روایت دیگر او، هفت هزار زمیندار از دهقانان خجند به دست فاتحان کشته شدند. (143)

الحَرْشِی با سرکوب گروه کرزنج و با آسوده خاطر ساختن خود از ناحیه خجند، نیروهای خود را در برابر گروه دیگر سغدی‌ان گسیل داشت که همین گونه، آرزومند نبودند زیر سلطه عرب ها بروند و از جاهای آبایی خود بکوچند. این گروه اساساً از باشندگان پنجکنت بودند به ریاست دیواشتیچ⁵- افشین شان (144) به بخش علیای زرافشان رهسپار شدند، ظاهراً به سوی خجند اما از راه مستقیم گردنه یا کتل کوهی. دسته های پنجکنتی ها در نزدیکی روستا کوم در دژ ابرگرد (که کنون دژ کوه موگ (مغ) یاد می شود) با عرب ها رو به رو شدند. عملیات در برابر دیواشتیچ را سلیمان ابن ابی السری رهبری می کرد. در سپاهیان او همچنین چند حاکم بومی با دسته های خود شان حضور داشتند: شوکار ابن هاموک- شاه خوارزم و عمر- شاه اهاروان و شومان». (145) که در پشتیبانی عرب ها در برابر همسایگان خود می جنگیدند. مسیب ابن بيشر ریاحی پیشاپیش سپاه قرار داشت.

سغدی‌ان از دژ برآمده و به فاصله یک فرسنگ (6-7 کیلومتر) با اعراب رو به رو شدند. اما عرب ها هم از دید شمار نیروی جنگی و هم به لحاظ جنگ افزارها بر سغدی‌ان برتری داشتند. به همین دلیل، ناچار به عقب نشینی به دژ گردیدند. این بود که عرب ها آغاز به

⁵. ابن اثیر و طبری نام او را دیواشتی آورده اند. در برخی از منابع دیواستی هم آمده است. -گ.

محاصره دژ نمودند. وضع محاصره شدگان بسیار ناگوار بود. با گذشت هر روز بدتر و بدتر می شد. چون خوراکه و مهمات شان رو به ته کشیدن داشت. دیواشتیچ با متقاعد شدن به این که ادامه نبرد با اعراب ناممکن است، بر آن شد تا شخصا تسلیم شود به این شرط که او همراه با مصاحب ابن یبشر نزد سید الحرشی فرستاده شوند. سلیمان این شرط را پذیرفت و او را نزد الحرشی فرستاد. پس از اسیر شدن دیواشتیچ، سغدیان محاصره شده حاضر شدند دروازه های دژ را به روی اعراب بگشایند، به این شرط که زندگی صد خانواده شان تضمین شود. (146). سلیمان موافقت کرد و وارد دژ شد. در دژ اشیای بسیاری بود که هنگام رفتن از پنجکنت، باشندگان با خود به همراه گرفته بودند. از این رو، سلیمان به سعید الحرشی نامه یی نوشت با این خواهش تا او افراد طرف اعتماد خویش را برای تحویل گرفتن و تقسیم غنائم بفرستد.

به زودی آدم های گماشته شده از راه رسیدند و غنائم را به معرض فروش گذاشتند. این که سلیمان به وعده خود مبنی بر حفظ جان صد خانواده محاصره شده، وفا کرد یا نه؟ روشن نیست، زیرا منابع مکتوب هیچ چیزی در زمینه گزارش نمی دهند. (147)

آن چه مربوط به دیواشتیچ می گردد، او را نزد سعید الحرشی بردند که در آغاز، با او برخورد نیکویی کرد و او را به همراه خود برد. اما پس از چندی، در پاییز سال 722 در راه از کش به ارینجان، وی را ددمنشانه کشت و سر بریده او را به عراق فرستاد و دست چپش را به سلیمان ابن ابوساری که در این هنگام در تخارستان بسر می برد. (148) این گونه، این گروه سغدیان به رهبری دیواشتیچ از سوی الحرشی سرکوب گردیدند.

هر چه بود، سرنوشت کل جنبش ضد خلافت سغدیان در سال های 720-722 تعیین گردید. این جنبش بزرگ در روند تکامل خود، دو مرحله داشت. هرگاه در مرحله نخست، (721-720) سغدیان به کمک تورکان تهاجم پویایی را بر اعراب پیش می بردند، در مرحله دوم (به سال های 721-722) مبارزه آن ها خصلت مقاومت بسیار کم رنگی به خود گرفته بود که در آن بازتاب می یافت که شماری از باشندگان سغد میهن خود را ترک گفتند (149)

به سال 1932 و 1933 در دژ ویرانه و به تاراج رفته ایرگر (در کوه مغ) اشیای فرهنگی مادی یافت شد که در میان آن ها بیش از هشتاد سند دست نویس که به روی چرم، چوب و کاغذ نوشته شده بود. در این اسناد دیواشتیچ دارای لقب شاه سغد است که گواه بر آن است که در سال های جنبش ضد خلافت او نه تنها همچون حاکم پنجکنت و رهبر شورشیان بل که شاهی بود که با اخشید گورک رقابت می کرد.

مبارزات توده های آسیای میانه بر ضد امویه در سال های 728-737:

پس از تاراج و ویران شدن دژ ابرگر و سرکوب خشونتبار آن از سوی الحرشی با مدافعان آن، وی همه نیروهای خود را متمرکز ساخت و آغاز به احیای حاکمیت راب و در دیگر شهرها و نقاط استحکامی دره زرافشان و قشقه دریا نمود. با رسیدن به کش، او باشندگان آن را وادار ساخت پیمان صلح ببندند با این شرط که ده هزار راس چهارپا بدهند. (151) از آن جا الحرشی به سوی نخشب و ارینجان شتافت که در آن به گونه یی که گفته شد، دیواشتیچ را ددمنشانه کشتند. الحرشی با زیر فرمان درآوردن دوباره این شهرها، سلیمان ابن ابوسری خونخور را که خدمتگزار وفادار اعراب بود، به عنوان والی گماشت که می بایستی به جمع آوری خراج می پرداخت و به امور نظامی این شهرها می پرداخت. همین گونه، الحرشی با پیمان شکنی و زیر پا گذاشتن عهد، ظالمانه مناطق نشیمنی دیگری را که از دست افرادش شکست خورده بودند، منکوب و تهی از سکنه ساخت. (152) با این هم، سغدیان خود را شکست یافته نمی پنداشتند و دست از مقاومت بر نمی داشتند.

در اواخر 722 الحرشی از مقام ولایت خراسان سبکدوش گردید و به جای او مسلم ابن سعید (722-724) گماشته شد که با ادامه مبارزه در برابر سغدیان و تورکان در بهار 724 به ماورالنهر لشکر کشید. اما این لشکرکشی به موفقیت نینجامید. هنگام بازگشت از فرغانه، تورکان بر وی تاختند و او را به سختی شکست دادند. سپهدار نامدار عرب مسیب ابن بيشر ریاحی و جنگاورانی چون موهاکا البر و برادر گورک (که به هواداری از اعراب می

جنگید) کشته شدند. (153) تنها خود مسلم و شمار اندکی از سپاهیان او توانستند به دشوار به مرو بازگردند.

تورک ها بار دیگر هر چه بیشتر و بیشتر آغاز به مساعدت به مبارزه سغدی ها و تخارستانی ها با اعراب نمودند. در زمان والی نو خراسان- اسد ابن عبدالله (724-727) تورکان بارها بر سمرقند که در آن اعراب مستقر بودند، یورش هایی آوردند و به آنان زیان های فراوان رساندند و حتا خود والی نو- حسن ابن ابومراد الکندی را وادار به ترک سمرقند گردانیدند. (154)

ناخشنودی سغدیان و مقاومت باهمی آنان با تورکان در برابر حاکمیت اعراب با گذشت هر روز بیشتر می شد و تشدید می یافت. شمار «کافران» نه تنها در سغد بل نیز در تخارستان افزایش می یافت. جانشین اسد، اشرس ابن عبدالله السلمی (727-729) با درک این که نیروی حاکمیت اعراب به پیمانه بسیاری وابسته به موفقیت اسلامیزاسیون باشندگان بومی است، در آغاز بر آن شدند از راه یک رشته عقب نشینی ها لایه های بسیار مردم را به اسلام مایل سازند. اشرس بر آن بود که تخارستانی ها و سغدیانی که که اسلام بیاورند، دست از مقاومت در برابر اعراب برخواهند برداشت. از همین رو، اعلام داشت که کسانی که اسلام بیاورند، از پرداخت جزیه معاف می شوند.

به سال 728 اشرس به سمرقند دو مبلغ و واعظ را فرستاد- ابوسعید صالح ابن طریف از قبیله دابی و الریبع ابن عمران تمیمی. ابوسعید با رسیدن به سمرقند مردم سمرقند و نواحی پیرامون آن را به اسلام دعوت کرد با سپردن این وعده که جزیه از آن ها برداشته شود. (155)

دستآورد این موعظه بالاتر از همه انتظارات بود. در پاسخ به این فراخوان، طبق روایت طبری تقریباً همه سغدیان حاضر شدند مسلمان شوند: «کسان با شتاب به مسلمانی رو آوردند». چنین بر می آید که هم سغدیان و هم دیگر اهالی ماورالنهر ترجیح می دادند در ظاهر به اسلام بگرایند و آن را بپذیرند تا این که بار سنگین جزیه و خراج را به گردن بگیرند. این بود که پس از گذشت مدتی همه «مسلمان» شدند و دیگر کسی نمانده بود که از او مالیات بگیرند.

چنین چیزی نه تنها با منافع خود اعراب، بل نیز با منافع نمایندگان بومی سرشناسان دهقانی مغایرت داشت و منافی آن بود. به گفته طبری حتا گورک به اشرس نوشت که این تدبیرهای او کار را به از میان رفتن خراج کشانده است و دیگر کسی نمانده که از او خراج گرفته شود. (156)

در همن سال 728 اشرس از عزم پیشین خود منصرف شد: هر گاه او در گذشته می گفت که «اسلام مایه قوت اعراب است»، حالا دیگر می گفت که «خراج مایه قوت مسلمانان است». او در فرمانی به والی سمرقند ابن ابو امارت نوشته بود: «خراج مایه قوت مسلمانان است. شنیده ام که مردم سغد و امثال آن ها از روی دلبستگی اسلام نیاورده اند بل که برای فرار از جزیه به مسلمانی رو آورده اند. بنگر، هر کس که ختنه کرده و فرایض به پا داشته و اسلامش نکو شده و سوره یی از قرآن را آموخته، خراج از او بردار». (157) در یک سخن، اشرس در عرصه سیاست مالی و مسلمان ساختن اهالی دقیقا همان جهت را پیش گرفته بود که زمانی جراح ابن عبدالله.

این جذر و مدهای شدید، اهالی ماورالنهر را به شدت نگران و پریشان ساختند. از بخارا به نزد اشرس حتا دهقانان (به گمان اغلب خرده) رفتند با این شکواییه که حتا از کسانی که مدت ها پیش عرب یعنی مسلمان شده اند، بار دیگر خراج می گیرند. در پاسخ به این، اشرس به حاکمان زیر دست خود دستور داد: تنها از کسانی خراج بگیری که از آنان در گذشته خراج می گرفتید». (158) برخی از حاکمان با انجام دادن این دستور، از روی دست گرفتن هیچ تدبیر خشنونتباری خودداری نورزیدند و هم از خرده زمینداران و هم از سرشناسان خراج می ستانند. در سغد و بخارا ناحشودی سراسری اهالی آغاز گردید که رنگ خیزش تمام عیاری را گرفت. طبق روایت طبری، هفت هزار سغدی کشور خود را ترک گفتند و به فاصله هفت فرسنگی سمرقند جا گرفتند. (159)

طرفه این که دو واعظ اسلامی - ابو سعید و ریاحی که به عهد شکنی والی اشرس (که به اعتبار شان نزد سغدیان خدشه وارد ساخته بود)، اعتراض نموده بودند، نیز به ناراضیان پیوستند. (160)

پس از این، اشرس با برکناری ابن ابو امارات به جای او، المجشر ابن محازم السملی را گماشت. السملی با رسیدن به سمرقند، در گام نخست به ابوسعید نوشت که با آدم های خود به نزدش بیایند. ولی هنگامی که رسیدند، سولامی عهدشکنانه ابوسعید را گرفتار و به زندان افکند. (161) آن چه مربوط به دیگران می گردد، حاکم نو سمرقند جایی به زور و جایی با متقاعد ساختن، مردم را وادار به پذیرش فیصله نو اشرس گردانید. پس از این، المجشر مطابق دستور اشرس با سرکوب های خوشنبتار آغاز به ستاندن خراج نمود که به ناخشنودی شدید باشندگان سغد و راه افتادن آشوب ها و شورش های سراسری انجامید.

در برابر اعراب در گام نخست زحمتکشان زمیندار به پا برخاستند. دهقانان برای دریافت کمک به تورکان رو آوردند با این سنجش که با بهره گیری از ناخشنودی سراسری قدرت را در دست خود بازگردانند. هر چه بود، عرب ها را از بخارا و بسیار دیگر از نواحی راندند. «به سال 728 در دست عرب ها تنها سمرقند و دابوسیا مانده بود» (162) آن هم در نتیجه سیاست لرزان گورک که آن نقشی را که در مبارزه رهایی بخش می توانست بازی نماید، بازی نکرد». (163)

واحه بخارا کانون مرکز قیام شده بود. به این جا نمایندگان و فرستادگان شماری از نواحی سغد و تورکان به رهبری خاقان آمده بودند. بهار سال 729 اشرس در برابر آنان با سپاه گران به راه افتاد. متحدان با برآمدن در برابر او، در نزدیکی آمل سر راهش را گرفتند و تقریباً سه ماه مانع شدند تا او از رود آمور بگذرد. در این جا چند جنگ در گرفت که هر بار به پیروزی نیروهای متحده پایان یافت. (164)

پس از چند نبرد شدید، متحدان با تعقیب یکی از دسته های عرب، از بخارا دور شدند. این بود که اشرس توانست دژ بخارا را به محاصره بکشد. گورک که تا این دم همپیمان اعراب بود، به متحدان پیوست - بخاراییان، سغدیان، تورکان، و... و به بخارا نزدیک شد. همزمان با آن، یکی از دسته های بزرگ اشرس به سوی کامراج (جایی میان بخارا و پایکند) تاخت. در برابر او خاقان با سپاه خود تاخت و شهر را رها ساخت. در اواخر سال 729 خلیفه به کمک

اشرس جنید ابن عبدالرحمان را گسیل داشت که می بایستی نه تنها او را نجات دهد، بل که در کرسی والی خراسان تعویض هم نماید. او با رسیدن به خراسان در بهار 730 با هفت هزار سپاهی، بی درنگ برای یاری رساندن به اشرس شتافت. در سر راه در نزدیکی پایکند سواره نظام تورکان بر جنید تاختند. به گونه یی که طبری نوشته است، نزدیک بود جنید و همراهانش در این حمله کشته شوند. (166). مگر، هر چه بود، جنید توانست نبرد را ببرد و با زحمت بسیار به بخارا برسد. و در آن جا با پیوستن به اشرس به سوی سغد بروند. پس از درگیری بسیار خوشونتبار، نیروهای متحدان عقب نشینی نمودند و آن نواحی یی که در دست شان مانده بود، بار دیگر به دست اعراب افتاد. پس از این، جنید با استحکام بخشیدن به پادگان های نظامی اعراب در سغد و بخارا در همان سال 730 به خراسان بازگشت.

هر چه بود، به رغم پیروزی های عرب ها، نیروهای مقاومت متحدان درهم شکسته نشد. به زودی به سال 731 سغدیان سر از نو سر به شورش برداشتند و همراه با تورکان بر پادگان نظامی سمرقند یورش آوردند. در این حال، برخی از نواحی سغد سر از نو به دست قیام کنندگان سغدی و تورک ها افتاد. والی سمرقند عرب ها ساوره ابن الحری به جنید نوشت که بی درنگ به او نیروهای کمکی گسیل دارد. جنید در این هنگام سرگرم جنگ در تخارستان بود. با به دست آوردن نامه، ساوره بی درنگ و به سرعت به راه افتاد و با گذشتن از آمو به کش رسید. از کش دو راه است: یکی از طریق کوهستان و دیگری از طریق دشت ها یعنی همواری. راه دشتی برای جنید بسیار خطرناک می نمود. زیرا موسم تابستان بود و می ترسید که مبادا دشمنان سبزه ها، علف ها و دیگر رویدنی ها و گیاهان را آتش بزنند. از همین رو، با این ارزیابی که مردن از دم شمشیر بهتر است از مردن از آتش، (168) از راه کوهسار رهسپار گردید. همان گونه که جنید می پنداشت، و پیش بین بود، در راه نیروهای متحده سغدیان، تورکان، چاچی ها (باشندگان چاچ - تاشکنت کنونی)، و فرغانه یی ها به رهبری خاقان بر وی تاختند. مطابق گزارش طبری، رویارویی آن ها در یک دره کوهستان رخ داد. جنید پیش از جنگ، سپاه خود را نظر به خاستگاه تباری شان تقسیم کرد. در سمت راست (میمنه) تمیمی ها و ازدی ها را و در میسره یا دست چپ ربیعی ها گماشت و خود با دسته اصلی در قلب سپاه در میانه ماند. او عمر ابن مالک الیمانی را به عنوان سرکرده تمیمی ها و عبدالله ابن بیستام ابن مسعود ابن عمر المعنی را سرکرده ازدی ها گماشت. افزون بر این،

در هر دسته یا قبیله فرماندهان ویژه‌ی هم بر سواره نظام سنگین و سبک گماشته شده بودند. (170)

طبری با شرح این آرایش جنگی سپاهیان عرب می‌گوید که حمله قوای متحده در این نبرد ناگهانی نبود. متحدان یورش را از جناح راست آغاز کردند که متشکل بر تیمی‌ها و ازیدی‌ها بودند و در یک محل وسیع‌تر. نسبت به سپاهیان جناح چپ قرار داشتند. نبرد شدت گرفت و خشونت‌بار بود. شمار قربانیان بسیار زیاد بود. تقریباً همه فرماندهان کشته شدند. جنید ناگزیر گردید از مرکز به جناح راست بیاید. اما این کار هم وضع سنگین را تغییر نداد. شمار قربانیان فزاینده بود. و رو به افزایش. دسته‌های جنگی متشکل از ازیدی‌ها تا آخرین نفر کشته شدند. جنید که خود در آستانه کشته شدن قرار گرفته بود، به سمرقند به ساوره ابن الحرّی نوشت که بی‌درنگ به یاری او بشتابد. الحرّی در آغاز پاسخ رد داد. اما هنگامی که جنید بار دوم به او نامه‌تندی نوشت، او طبق روایت طبری با گماشتن موسّا ابن اسود به جای خود، با دوازده هزار مرد جنگی از سمرقند برآمد. (171) این گونه، نیروهای متحده از دو طرف، از سوی دشمنان قرار گرفتند. این بود که جنید را رها کرده، به سوی ساوره ابن الحرّی شتافتند. تا جلو پیوستن او به جنید را بگیرند و سپاه او را به شدت در فاصله یک فرسنگی از اردوگاه جنید سرکوب کردند. از دوازده هزار سپاهی ساوره تنها یک هزار تن نجات یافتند و دیگران سر به نیست شدند. خود ساوره نیز در جنگ کشته شد. (172)

با این هم، جنید توانست یا شمار اندک جنگاوران تا سمرقند برسد. هنگامی که او از سمرقند رهسپار بخارا بود، بر سر راه در تواویس، تورکان بر وی یورش آوردند. اما پس از یک درگیری کوتاه عقب نشستند و جنید به بخارا رسید و سپس به خراسان رفت. در نتیجه لشکرکشی، بخارا، سمرقند و برخی دیگر از شهرها در دست اعراب باقی ماندند. (173)

جنبش حارث ابن سریج^۶:

پسان ها وضعیت اعراب نه تنها در ماورالنهر، بل نیز در خراسان رو به پیچیده تر شدن گذاشت. به گفته طبری به سال های 734-733 در خراسان خشکسالی آمد و گرسنگی آغاز گردید. (174) یکی از علل عمده گرسنگی در خراسان، ظاهرا از دست رفتن وادی زرافشان بود. (175) چون این وادی منطقه اصلی یی بود که از آن به خراسان گندم می آمد: افزون بر این، در همان سال 734 در خراسان در میان خود اعراب جنبش های ضد دولتی آغاز شده بود که رهبری آن به دست حارث ابن سریج بود. او با فراخواندن همگان به وفاداری «به کتاب و سنت پیامبر» (176) وعده سپرد «قراردادهایی را رعایت کند که با کافران بسته شده بود تا از مسلمانان باج و ساو نگیرد و هیچ کسی را آزرده نسازد». (177)

روشن است شماری از محافل و حلقه های عربی و نیز باشندگان بومی خراسان به این فراخوان پاسخ ندادند. حارث ابن سریج به عنوان یک سپهدار عرب در لشکرکشی های فاتحانه والیان خراسان مشارکت فعالی داشت. به ویژه او شرکت کننده لشکرکشی های اسرش و جنید بود و خراسان ماورالنهر و مردم آن را نیک می شناخت. هنوز در دوره جنید، حارث با متمایل ساختن برخی از پادگان های عرب و نیز دهقانان در ماورالنهر به سوی خود، به سواحل چپ آمو آمد و در ناهوز (اندخوی) استقرار یافت. (178) جنید که سپاهیان «یکدست» در اختیار نداشت، نمی توانست به حارث مزاحمت کند. به این خاطر و نیز به خاطر آن که نتوانسته بود به موقع مالیات را گرد بیاورد، خلیفه وی را از کرسی ولایت خراسان برکنار کرد و به جایش عاصم ابن عبدالله هلالی را گماشت (734-735) حارث در این هنگام با برآمدن از نهوز (ناهوز) به فاراب رسید و از آن جا به بلخ. حاکم عرب بلخ، نصر ابن سیار در راس سپاه دو هزار نفری در دو فرسنگی شهر به «پیشواز» او شتافت. به رغم این که حارث تنها چهار هزار جنگجو در اختیار داشت، به پیروزی دست یافت و بلخ را گرفت و با همین گونه موفقیت جرجان، تالقان و مرورود را گرفت. در آستانه لشکرکشی به

⁶. ابو حاتم حارث ابن سریج بن یزید تیمی-گ.

مرو، شمار سپاهیان او به شصت هزار نفر می رسید. به وی دسته های دهقانان از سرزمین های مفتوحه برشمرده شده پیوسته بودند. (179)

حارث در آستانه لشکرکشی، آغاز به نامه نویسی با شماری از سرداران جنگی پادگان مرو نمود. عاصم با آگاهی یابی از این شگرد، بر آن شده بود تا به ابرشهر (نیشابور) عقب نشینی کند. اما بخش بیشتر سرداران جنگی او در مشوره با هم بر آن شدند تا از مرو بیرون نشوند و سوگند خوردند به او وفادار بمانند. هنگامی که حارث با ارتش بزرگ از راه رسید، عاصم به پیشواز او برآمد و در نزدیکی شهر در کرانه رود مرغاب اردو زد. چند نبرد خونبار میان دو سپاه در گرفت. حارث به رغم برتری عددی شکست خورد زیرا شماری از همراهانش به سوی عاصم رفتند و برخی از دهقانان هم به سرزمین ها و روستاهای خود بازگشتند. حارث به سوی ماورالنهر عقب نشینی کرد. اما عاصم به جای آن که به تعقیب او پردازد، و او را به گونه نهایی سرکوب نماید، به خلیفه نامه یی نوشت و تقاضا کرد تا ولایت خراسان را به کسی بسپارد که عراق را در دست دارد. «برای آن که نزد او نیروهای تقویتی از جاهای نزدیک برسد، چون امیرالمومنین از او دور است و او حمایت با تاخیر صورت می گیرد.» (180)

خلیفه هاشم در پاسخ به این نامه، عاصم را از کرسی ولایت خراسان برکنار کرد، و به جای او اسد این عبدالله (735-738) را گماشت. عاصم با آگاهی یابی از این کار، با حارث قرار صلح بست که در آن شرط گذاشته شده بود که حارث می تواند در هر منطقه خراسان که خواسته باشد، به خواست خود بیاید و هر دو به خلیفه هاشم نامه یی بفرستد و او را به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر او فراخوانند و هرگاه خودداری ورزد، یکجا در برابر او به پا خیزند.» (181)

مقارن با از راه رسیدن اسد، ولایت خراسان تقریباً در آستانه فروپاشی کامل قرار داشت. علاوه بر مرو و ابرشهر دیگر مناطق حاکمیت والی را به رسمیت نمی شناختند. (182) از همین رو، اسد با رسیدن به مرو، در نخستین گام عاصم را به زندان افکند و بی درنگ آماده لشکرکشی گردید. بهار سال 735 او عبدالرحمان ابن نوائم الحمیدی را در راس سپاه از

جمع کوفیان و سوری ها در برابر حارث به مرو گسیل داشت و خود به آمل در برابر خالد ابن عبدالله خارجی از پیروان حارث شتافت. اسد با گرفتن آمل از طریق زام (کیرکی) به بلخ رهسپار شد برای آن که از حارث پیشی گیرد. روشن نیست که آیا عبدالرحمان به مرو رود رسیده بود یا نه؟ همچنین نمی دانیم که آیا او با حارث جنگیده بود یا نه؟ چون در گزارش های طبری در این باره چیزی گفته نمی شود. اما هر چه بود، حارث یا به دلیل یورش عبدالرحمان یا از ترس اسد از مرو رود برآمد و به ترمز رفت. اما باشندگان ترمز در برابر او دست به مقاومت سختی زدند. در همین جا بود که ال سبل هم حارث را ترک کرد و به او گفت:

ای حارث، ترمز از دهل ها و سرنا ها ساخته شده است. از این رو تسخیر آن با تاسف ممکن نیست. آن را تنها می توان با شمشیر گرفت. بجنگ هرگاه توان آن را داری و می توانی بجنگ». (183)

حارث که متخذهانش او را ترک گفته بودند، و در وضعی نبود که ترمز را بگیرد، به تخارستان علیا رفت و در دژ تابوشکان استقرار یافت. اسد برای مبارزه با حارث و همراهانش، به سال 736 پایتخت ولایت خراسان را از مرو به بلخ آورد. بهار همین سال او سپاهی را به فرماندهی جدیع کرمانی در برابر حارث گسیل داشت. حارث با آگاهی یابی از این لشکرکشی، تلاش ورزید همراهان خود را متقاعد سازد تا مبارزه با اسد را ادامه دهند. اما آن ها موافقت نکردند. حارث با از دست دادن و محروم شدن از حمایت حاکمان بومی نزد تورکان رفت. کرمانی با رسیدن به دژ تابوشکان - جایی که دارایی حارث در آن بود، و پیروان او، دژ را به محاصره کشید تا هنگامی که آن را نگرفت. به دستور اسد، کرمانی سپاهیان مدافع دژ را کشت و بقیه باشندگان آن را همراه با دارایی های شان در بازارهای بلخ به فروش رساند. (184)

سغدیان با بهره گیری از رویدادهای روان یادشده و نا به سامانی هایی که والی خراسان با آن دست به گریبان بود، به سال 735 بار دیگر سمرقند را گرفتند. اسد با توجه به اهمیت بزرگ این شهر و نیز به مقصد جزا دادن به هواداران ماورالنهر حارث ابن سریج، بهار 736 لشکرکشی یی را به ماورالنهر در برابر سغدیان سازماندهی کرد. با رسیدن به زام، او حاکم

آن را وادار گردانید تا حیثم شیانی را که تا این دم همپیمان حارث بود، در لشکرکشی وی را همراهی کند. هنگامی که به بخارا رسید، بخارا خدات- تاخشاد (طخشاد) او را ملاقات کرد با ابراز اطاعت و با شکواییه از آن که بسیاری از باشندگان بخارا اسلام را تنها به این خاطر پذیرفته اند که از پرداخت خراج و جزیه معاف شوند. و «... آن ها تنها به زبان ظاهر اسلام را پذیرفته اند اما در نهان به اعتقادات قبلی مذهبی شان پابند اند».(185) اسد به مسوول جمع آوری مالیات خود شریک ابن حارث دستور داد تا همه را دستگیر نمایند و به تاخشاد بسپارند تا نظر به لزوم دید خود آنان را به سزای شان برساند. (186)

این بود که تاخشاد هم تدبیرهای بسیار خشنی را در قبال آن ها روی دست گرفت. پس از این، اسد با گرفتن باج و خراج از تاخشاد همراه با حیثم به سمرقند رهسپار شد. اسد بر رغم داشتن نیروی رزمی بزرگ هر چه بود، نتوانست شهر را بگیرد. آن گاه تصمیم گرفت آن را با بستن بند (سد) آبی وارسگار به روی شهریان بگیرد. (187)(188) اما موفق نشد.

جنبش های ضد خلافت در تخارستان:

پس از لشکرکشی ناکام اسد، مقاومت سغدیانی از این هم بیشتر شد و شدت یافت. پس از چند ماه (به سال های 736-737) آن ها باز هم سر از نو در برابر اشغالگران بیگانه به پا برخاستند. در همین سال ها جنبش ضد خلافت در میان باشندگان تخارستان نیز پا گرفته بود. به سال 727 هنگامی که اسد از مقر خود در بلخ به سوی ختلان رهسپار شد، در برابر او ائتلاف نیرومندی از سغدیانی، باشندگان چاچ، خُتل و نیز تورکان به پا خاستند. رهبری نیروهای متحده را خاقان سولو به دوش داشت. در آغاز مبارزه با پیروزی آشکار متحدان می رفت. نخستین نبرد با چغان خدات در گرفت که کماکان همپیمان اعراب مانده بود. نبرد با او با پیروزی کامل متحدان به پایان رسید و چغان خدات کشته شد. (189)

اسد که در ختل بود، رو به گریز گذاشت و به ساحل چپ آمو رفت. متحدان نیز با تعقیب او از آمو گذشتند مگر تنها موفق شدند به آن دسته بتازند که بنه و بار و مواشی به تاراج برده از ختل را همراهی می کردند. اسد با بخش اصلی سپاهیان هر چه بود توانسته بودند بگریزند. طبری گزارش می دهد که هنگامی که اسد به بلخ بازگشت، مردم در باره او این رباعی هجویه را به زبان تاجیکی (پارسی دری) می خواندند:

ترجمه تحت الفظی:

«از خُتل آمده است

شرمسار آمده است

نگونسار آمده است

خوار و زار آمده است». (190)

[یادداشت گزارنده: اصل رباعی که از نخستین سروده ها به زبان پارسی دری نو است، چنین است:

از ختلان آمدیه

برو تباه آمدیه

آباره باز آمدیه

خشک و نزار آمدیه]

این رباعی آشکارا گواه بر شکست کامل لشکرکشی اسد بر خُتل، بل نیز مناسبات خصمانه مردم بلخ و کل تخارستان با او بود. اسد با عقب نشینی، در واقع جنگ را به سواحل چپ آمو دریا یعنی به گستره بلخ آورد. در این جا حارث ابن سوریچ به متحدان پیوست. افزون بر این، خاقان تورک را به کمک خواست «باشندگان تخارستان یغوی تخار را با شاهان و چاکران شان که روی هم رفته 30 هزار نفر گرد آمدند». (191)

در یک سخن، با گذشت هر روز دسته های ائتلاف ضد امویان افزایش می یافت و وضع اعراب بیشتر و بیشتر بحرانی تر می شد. اسد حتا بر آن شد که بلخ را ترک گوید و به مرو برود. اما خاقان که در راس نیروهای ائتلاف قرار داشت، نتوانست از این وضع بس مساعد بهره برداری نماید. (192) او بیش از حد از خود راضی از کار برآمد و با تقسیم سپاهیان خود به چند دسته کوچک نیروی خود را ضعیف ساخت. به گونه یی که تنها چهار هزار سپاهی همراه او مانده بودند.

اسد با به دست آوردن اطلاعات همه جانبه در باره وضعیت (193) بی درنگ به متحدان یورش آورد و در نزدیکی جایی به نام خوریستان به آنان رسید. این بود که نبرد سنگینی

در گرفت. متحدان شکست یافتند و نبرد به پیروزی اعراب پایان یافت. خاقان همراه با حارث و بقیه السیف دسته ها به اوستروشانا و از آن جا به کشور خود به هفتروود (گستره جنوب شرقی قزاقستان و قرغیزستان کنونی) رفت. در پی آن، ختل بار دیگر از سوی اعراب اشغال گردید. آن دسته های تورکان که در آستانه نبرد به گستره تخارستان پراکنده شده بودند، نیز سرکوب شدند. (195)

خاقان با رسیدن به هفتروود، بی درنگ برای جنگ دیگرآمدگی گرفت. اما موفق نشد. زیرا پس از چندی، از سوی کوسول پیشوای تورگش ها کشته شد. پس از کشته شدن خاقان، سپاهیان او پراکنده شدند. بخشی از آنان همراه با سغدیان به چاچ رفتند. (196) همه این رویدادها نه تنها منجر به فروپاشی خاقتا غربی تورک بل نیز به فروپاشی کامل ائتلاف ضد خلافت گردید. این گونه تنها به یمن توسل به زور، اعراب توانستند حاکمیت خود بر ماورالنهر را حفظ نمایند.

مشارکت باشندگان آسیای میانه در مبارزه عباسیان در برابر امویان:

حاکمیت اعراب در ماورالنهر و خراسان در دوره ولایت نصر ابن سیار (738-748) بیشترین استحکام را داشت. «با نشستن او به کرسی والی خراسان و ماورالنهر، دوره نو و آخرین دوره در تاریخ اشغال آسیای میانه و در گام نخست ماورالنهر فرا رسید». (197) به راستی، نصر ابن سیار حاکم بسیار مجرب، محیل و دوراندیش و دورنگر بود. او نیک می دانست که چگونه سیاستی را بایست در اوضاع پدید آمده پیش گرفت. به سال 738 او به ماورالنهر لشکر کشید و بار دیگر سمرقند، چاچ و فرغانه را که از زیر فرمان اعراب بیرون شده بودند، رام نمود و آرام ساخت.

در این حال، قاتل خاقان کورسول دستگیر و سر به نیست شد. پس از آن، دوره یی تا جایی آرام فرا رسید و نصر توانست در جریان زمان درازی به امور دولتی بپردازد. او همچون کسی که شناخت خوبی از خراسان و ماورالنهر و باشندگان آن داشت، (199) نیک می دانست که تنها با اتکاء به اقدامات رزمی ممکن نیست این سرزمین ها را استیلا نمود. از همین رو، تلاش ورزید مناسبات با باشندگان بومی را از راه های مسالمت آمیز برقرار سازد.

او قاطعانه ترتيب جمع آوري جزیه از مردم را تثبيت نمود. پيش از او حتا از بسياری از کسانی که اسلام آورده بودند، هم جزیه گرفته می شد. نصر همه مسلمانان را از پرداخت جزیه معاف کرد و تنها به گرفتن آن از کافران يعنی از کسانی که هنوز اسلام نياورده بودند، و مسلمان نشده بودند، بسنده کرد. او می گفت: «من به مسلمانان خدمت می کنم و از آنان دفاع می نمايم. و بار آنان را به گردن کافران می اندازم». (200)

یه قول طبری، نصر طی یک هفته سی هزار مسلمان را از پرداخت جزیه معاف داشت و هشتاد هزار از کافران را وادار به پرداخت آن نمود». (201) آن چه مربوط به خراج می گردد، باید همه چه مسلمانان و چه کافران آن را می پرداختند. طبری می نویسد: «سپس میزان جزیه را معین کرد که باید در صورت عقد پیمان صلح پرداخت می گردید». (202)

به گونه یی که می بینیم، در عرصه سیاست مالی، نصر قاطعانه، سنجیده و همزمان با آن تا جایی اعتدال گرایانه عمل می کرد.

برای سیاست نصر رویدادهای مهم زیر هم مختص اند:

به سال 741 نصر با آن عده از سغدیانی که از وقت درگذشت خاقان در چاچ مانده بودند و می خواستند به میهن خود باز گردند، قرار دادی عقد کرد. سغدیانی چاچ نشین شرایط زیر را برای بازگشت خود گذاشتند:

1. آنانی که اسلام آورده و سپس دوباره از آن رو گردانیده بودند، مورد هیچ گونه عتاب قرار نگیرند.

2. از کسانی که بازگشت نمایند، پرداخت عوارض معوقه بابت سالیان گذشته طلب نشود.

3. سغدیانی اسیران عربی را که نزد شان است، تنها بر اساس حکم عادلانه و قانونی قاضی و گواهی شاهدان باز می گردانند. (203)

همه این شرایط از سوی نصر پذیرفته شدند و سغدیانی با عقد قرار داد به میهن خود برگشتند. دلچسپ است خاطرنشان سازیم که عقد چنین قرار دادی، انتقادات بسیاری را

چه از سوی زبردستانش و چه از سوی خلیفه که نمی خواست قرا داد را تایید نماید، متوجه نصر ساخت. اما او در پاسخ گفت: «به خدا سوگند می خورم که هرگاه شما شرارت و دلیری آن ها (سغدیان) را در قبال مسلمانان هم به گونه یی که من دیده ام، می دیدید، شما نیز خواهش های آنان را رو نمی کردید». (204)

این سخنان نصر، اوضاع را به خوبی نمایش می دهد و گواه بر آن است که سغدیان هنوز هم خود را شکست خورده نمی پنداشتند و نمی شمردند و برای اعراب نیروی خطرناکی شمرده می شدند. این بود که نصر محیل و دور اندیش به رغم پیروزی، دست به یک رشته عقب نشینی هایی در برابر سغدیان زد. او توجه ویژه یی به تحکیم روابط خود با سرشناسان بومی می کرد. با این تلاش که به یاری آنان کشور را زیر فرمان خود نگه دارد. او هر گونه از برپایی مناسبات خویشاوندی میان اعراب و سرشناسان بومی دهقانی حمایت می کرد. منابع مکتوب شواهد بسیاری را دال بر روند نزدیکی اعراب فاتح با حکام محلی ارائه می دهند.

فرماندهان نظامی و سرشناسان عرب در خراسان و ماورالنهر زمین هایی به دست می آوردند، با دختران حاکمان محلی ازدواج می کردند و دهقانان بزرگ به نوبه خود حاکمان محلی و دهقانان سرشناس هم زنانی را از جمع محافل حاکمه عربی به همسری می گرفتند. همراه با این پیوندها و ازدواج ها، رشته های خویشاوندی برپا و تحکیم می یافتند و به تدریج شرایطی فراهم می آمد که در آن هر دو گروه حاکم در سیمای یک طبقه حاکمه واحد در می آمد. این گونه، دهقانان سرشناس از یک سو و حاکمان عرب از سوی دیگر، دست در دست هم یکجا به بهره کشی و استثمار بخش زحمتکش باشندگان می پرداختند. یکی از مثال های برجسته این گونه نزدیکی پیوند خویشاوندی میان نصر و بخار خدات بود که با دختر او ازدواج کرده بود.

این حکایت نرشخی بس جالب است: هنگامی که (به سال 738) بخار خدات به پیشواز نصر شتافت، نصر به خوبی وی را پذیرفت و به احترامش پرداخت و از دخترش خواستگاری کرد. بخار خدات هم به او زمین های بخش علیای خون بونی را داد که «کشتزارهای ایلدی ها یاد می شود». هنگامی که بخار خدات نزد نصر آمد، نصر در

نزدیکی دروازه کاخ خود نشسته بود. رمضان بود. آفتاب رو به غروب داشت. نصر با بخارخدا به گفتگو پرداخت. در این هنگام از بخارا دو دهقان والاتبار خویشاوند بخار خدات از راه رسیدند و هر دو اسلام آوردند. از بخار خدات به دلیل بی عدالتی های او شکوه سر دادند و گفتند که بخار خدات به زور روستای آنان را گرفته است. امیر بخارا واصل (وصیل؟) ابن عمر (که در واقع والی عرب بخارا شمرده می شد)، هم در این جا بود. دهقانان از او هم شکایت کردند. «هر دو (بخار خدات و امیر) همدست اند و دارایی های مردم را غصب می کنند.» (205)

این حکایت، قدرت گرفتن لایه های بالایی فاتحان و سرشناسان محلی و تشکل تدریجی لایه نیرومند طبقه حاکم را آشکارا بازگو می کند و نمایش می دهد. به گفته یاکوبفسکی همو با این گونه رفتارها نصر و همراهانش توانستند از حمایت طبقه حاکمه سغد برخوردار شوند و گروه های متنفذ آنان را به سوی خود بکشانند که مشخصه مختصه آن ها حضور عناصر سغدی در کنار حکام عرب بود. این روند به گونه احتساب ناپذیر بر خراب شدن وضع خرده زمینداران تاثیر گذاشت. در هنگام ولایت نصر، مشی جمع آوری جزیه و خراج نسبت به پیشینیان وی آسانتر شده بود. (206)

به رغم این تدبیرها، نصر هر چه بود، نتوانست آرامش را در خراسان و در ماورالنهر احیا نماید. مبارزه مردم در برابر اشغالگران عرب ادامه داشت.

در جنوری 745 این سریج به مقصد اداره حرکت خارجی های خراسانی که از امویان می خواستند موازین قرآن و سنت را رعایت نمایند، به خراسان بازگشت. تلاش های نصر برای متمایل ساختن او به سوی خود در مبارزه با کرمانی نتایج دلخواه به بار نیاورد. مگر در سال 746 حارث در مرو در یکی از جنگ ها با کرمانی کشته شد و مثله شد. (207). پس از کشته شدن حارث، نصر جنگ در برابر کرمانی را از سر گرفت. هر چند کرمانی شکست خورد، و کشته شد، با این هم، وضع نصر بهبود نیافت. زیرا ناخشنودی از مشی اموی ها نه تنها در میان باشندگان آسیای میانه، بل نیز در دیگر کشورهای اشغال شده و خود باشندگان عرب خلافت رو به فزونی داشت. دولت اموی بر لایه های بالایی

اریستوکراسی تکیه داشت و تنها مدافع منافع آن بود. از این رو، لایه های دیگر باشندگان عرب نارضایتی خود را از سیاست حاکمیت اموی ابراز می داشتند. این نارضایتی سراسری از مشی امویان در دوره حاکمیت خلیفه مروان دوم (744/750) تشدید یافت. تمایلات خصمانه در قبال امویان به ویژه به گونه نیرومند در خراسان و ماورالنهر تبارز یافت. توده های وسیع مردم از پرداخت خراج، جزیه و دیگر انواع عوارض رنج می بردند. اریستوکراسی بومی زمیندار نیز از وضع خود راضی نبود. با آن که توانسته بود با لایه های بالایی فاتحان زبان مشترک یابد. با این هم، روشن است روابط میان این ها کاملاً متساوی الحقوق نبود. حقوق سیاسی بالاییان بومی خدشه دار می گردید و عملاً از مشارکت در مدیریت دولت کنار گذاشته می شدند. از دید اقتصادی نیز زیر فشار بودند. چون همه دار و ندار کشاورزان و دسترنج دهقانان از راه های گوناگون به خزانه خلیفه می ریخت و یا به دست بالاییان قبیله یی عرب می افتاد.

عباسیان (از بازماندگان عباس - عموی محمد پیامبر) توانستند پیروزمندانه از این ناخشنودی سراسری بهره برداری نمایند. به سال های دهه 30 سده هشتم میلادی آن ها با پویایی آغاز به تبلیغات پنهانی در برابر امویان کردند. بنیادگذار حزب عباسیون - محمد ابن علی، فرزند نوه عباس بود. با توجه به دشمنی شدید میان امویان و باشندگان ماورالنهر و خراسان، عباسیان بر آن شدند تا به کمک آنان امویان را براندازند و قدرت را در مرکز خلافت به دست بگیرند.

طبری روایت می کند که هنوز در دوره ولایت اسد [ابن عبدالله قسری]، مالک ابن حيسان، لاهیز (لاهیج) ابن کریز؟ و دیگر ایادی عباسیان که به نام داهیان (مبلغان) شهرت داشتند، دستگیر و اعدام شدند. (208)

در سال آینده یعنی در 736، عمار ابن یزید را به عنوان رهبر جنبش عباسیان به خراسان فرستادند که با نام **خداش** به مرو آمد و به نمایندگی از محمد ابن علی به هواداری او آغاز به تبلیغات نمود و «مردم نزد او آمدند و آن چه را که او می گفت، پذیرفتند و به گفته های او گوش فرا دادند و فرمانبردار او شدند». (209) **خداش** همزمان آیین

خرمدینان را تبلیغ می کرد که التقاطی بود از اندیشه های مزدکیان و برخی از اندیشه های اسلامی. هنگامی که دستگیر شد، او را نزد اسد آوردند. او به پرسش های اسد به تندی و بیباکانه و بی پروا و خشن پاسخ گفت. آن گاه اسد دستور داد تا دست های او را بزنند، زبانش را ببرند و چشمانش را از حدقه بیرون بیاورند. (210)

در سال های دهه چهل، رهبری حزب عباسیان از محمد ابن علی به پسرش ابراهیم رسید. او با پیروی از پدر، مبلغان بسیاری را به چهار دانگ سرزمین زیر سلطه خلیفه فرستاد و در این حال توجه ویژه یی به استان های خاوری نمود. مبلغان عباسی تبلیغ می نمودند که همه بدبختی ها از ستمگری دودمان اموی است و در صورت سرنگونی آن ها، دودمان نو عباسی خراج را پایین آورده، دهقانان را از بیگاری در ساختن عمارات نو، کندن کاریز (قنات) ها و دیگر کارهای شاقه رهایی می بخشند.

افزون بر این، به خراسانیان و سغدیان و دیگر توده ها وعده می سپردند به آنان حق بدهند تا در اداره دولت خلافت مشارکت ورزند. این تبلیغات موفقیت بزرگی به همراه داشت. در برابر امویان نه تنها بزرگران بل نیز زمینداران بزرگ به پا خاستند. در لحظه سرنوشت ساز، عباسیان رهبری جنبش را به ابومسلم سپردند. او اصلاً از اصفهان بود. (211) و به اوضاع سیاسی ایران و ماورالنهر نیک آگاه بود و هوادار لزوم کشاندن توده های مردمی به جنبش ضد امویان. ابومسلم و در کل عباسیان نیک می دانستند که وعده هایی که به مردم می دهند، ایشان را بسیار کم متعهد می سازد. برای آن ها مهم بود تا پشتیبانی توده های مردمی را به دست بیاورند. چون بدون آن، بر انداختن امویه ناممکن بود. ابومسلم به سال 746 به خراسان آمد تا به نمایندگی از امام ابراهیم ابن محمد خیزش مردم در برابر امویان را رهبری نماید. او با مستقر شدن در یکی از روستاهای واحه مرو به نام سفیدنچ، نمایندگان خود را به مقصد آماده سازی شورش ضد امویه به بسیاری از مناطق خراسان و ماورالنهر گسیل داشت. برای مثال او ابو داوود و عمره ابن عیان را به تخارستان، الندره تمیمی و شارق ابن هادی تمیمی را به مرو رود و ابو عاصم عبدالرحمان ابن سلیمان را به تالقان و همین گونه ابوجهیم ابن عطفی؟ را به خوارزم گسیل داشت. (212)

فئودالان خراسانی - خالد ابن برمک و فرزندانش، ابومنصور طلحه ابن مصاحب و دیگران از ابومسلم حمایت های بسیاری کردند و خیزش های مردمی را از جمع دهقانان روستاهای خود سازماندهی نمودند. ابومسلم برای متمایل ساختن هواداران حارث ابن سریج به سوی خود، از شعار خوارج بهره گرفت و مردم را به پیروی از کتاب و سنت فرا خواند. پس از کشته شدن نصر ابن سیار کرمانی، هواداران او هم به ابومسلم پیوستند.

در واقع هم، هنگامی که ابومسلم به سال های 747- 748 قیام برپا کرد، بی درنگ خصلت سراسری توده یی گرفت. به گونه یی که منابع گزارش می دهند، از هر سو نزد او آدم ها سوار بر اسب و خر و پیاده سرازیر شدند. به روایت طبری، در یک روز باشندگان شصت آبادی به او پیوستند. (213) در میان آن ها آدم هایی بودند از شهرها و روستاها، هم از خراسان و هم از ماورالنهر.

شمار بسیاری از بردگان که در این جنبش، رهایی خود از وضع نا به هنجار و سیه روزی ها را می دیدند، به او پیوستند. (214) این گونه، با گذشت هر روز، به شمار کسانی که زیر درفش سیه رنگ ابومسلم می آمدند، افزوده می شد.

نصر ابن سیار که وظیفه مبارزه با این جنبش را داشت، بیهوده تلاش ورزید عرب ها را در برابر ابومسلم متحد سازد. اما شورشیان با سرکوب سپاهیان نصر، مرو و در پی آن، سراسر خراسان را گرفتند. ابومسلم به سرعت با توسعه دادن پیروزی های خود به سال 750 پایتخت خلافت دمشق را گرفت. حاکمیت خلفای اموی باژگون شد و تخت به دودمان دیگر عرب - عباسیان رسید.

قیام شریک ابن شیخ [المهری]، سُنّاد مغ [مجوس] و استاد سیس⁷:

برافتادن امویان و به قدرت رسیدن دودمان نو عباسی، هیچ چیزی را در وضع دشوار توده های مردمی به گونه ماهوی تغییر نداد. عباسیان نیز مانند امویان همچون مدافعان

⁷ نام های دیگر بهرام سیس و پارسیس

سرسپرده حاکمیت اعراب بر کشورهای اشغال شده از کار برآمدند. چنانی که انتظار می رفت، هیچ یک از وعده های داده شده به توده ها نه از سوی عباسیان و نه از سوی پیشوای جنبش - ابومسلم که پس از پیروزی بر امویان، از سوی عباسیان به عنوان والی خراسان گماشته شده بود، برآورده نشد.

با آن که عباسیان متفاوت از امویان، آغاز به جلب نمایندگان سرشناسان بومی در امور دولتی نمودند، وضع توده های رنجبر از این کار بهبود نیافت. بار سنگین مالیات و باج و خراج بیش از پیش شد. از این رو، هنوز در نخستین سال های حکومتداری عباسیان قیام هایی مردمی که بیشتر نه تنها در برابر حاکمیت بیگانگان اشغالگر، بل نیز بر ضد سرشناسان بومی متوجه بودند، آغاز گردید. برای مثال، هنوز مبارزه با امویه هم در بخارا و پیرامون آن و نیز در سمرقند در سال های 750-751 پایان نیافته بود که به جای آن خیزش در برابر عباسیان آغاز گردید. در راس قیام شریک ابن شیخ قرار داشت که به پیروان خود می گفت که ما برای آن با بنی امیه مبارزه نکردیم که بی قانونی و خشونت عباسیان را تحمل نماییم. (215)

به روایت طبری، تعداد هواداران شریک ابن شیخ به سی هزار نفر می رسید. (216) مرکز قیام بخارا بود. در قیام نه تنها سغدیان، بل نیز لایه های زحمتکش عرب های باشنده بخارا و حومه اشتراک ورزیده بودند. برای سرکوب این شورش، والی عرب خراسان - ابومسلم ده هزار سپاهی را به فرماندهی زیاد ابن صالح فرستاد. در بخارا در جریان سی و هفت روز، جنگ میان سپاهیان زیاد و شورشیان روان بود و هر بار پیروزی با شورشیان بود. (217) وانگهی به یاری زیاد بخار خدات - قتیبه با دسته ده هزار نفری از راه رسید. او ارتباط بخارا از نواحی اکمالات رس رسانی و خواربار را قطع کرد. این بود که در میان شورشیان گرسنگی آغاز شد. زیاد با به دست آوردن کمک از قتیبه، دست به یورش های تازه ای زد که در اثر آن، شمار بسیاری از شورشیان کشته شدند. از جمله خود شریک ابن شیخ. پس از آن، زیاد به دروازه شهر نزدیک شد و به سپاهیان خود فرمان داد تا شهر را آتش بزنند.

قیام باشندگان بخارا به رهبری شریک ابن شیخ بر سمرقند هم گسترش یافته بود. از این رو، پس از سرکوب شورش در بخارا، زیاد بی درنگ به سوی سمرقند تاخت. (218) مگر قیام در این جا کمتر منظم بود و دارای رهبر مجرب نبود. با این هم، به روایت نرشخی زیاد ناچار گردید در این جا زمان مدیدی به مبارزه پردازد. (219)

پس از سرکوب قیام، ابومسلم ناگزیر گردید نبرد سنگینی را با تهاجم سنگین چین پیش برد. به سال 748 چینی ها سویاب را گرفتند و به سال 749 به چاچ یورش آوردند. ابومسلم که از پیش آیی چینی ها به اعماق آسیای میانه نگران شده بود، زیاد این صالح- سپهدار مجرب خود را بار دیگر در برابر چینی ها گسیل داشت. نبرد به سال 751 در کرانه رود تالاس در نزدیکی شهر تراز رخ داد. عرب ها توانستند سپاهیان چینی را شکست دهند. به روایت ابن اثیر در این جنگ نزدیک به 50 هزار چینی کشته و نزدیک به 20 هزار دیگر اسیر گرفته شدند. با این هم، به گفته برتلد، در این ارقام بزرگنمایی شده است، با این هم، هر چه بود، چینی ها دیگر خطر نکردند دست به جنگ آشکار در برابر اعراب بیازند. (220)

در همان سال 751 به دستور ابومسلم، والی او در تخارستان- ابو داوود خالد ابن ابراهیم به خُتل لشکرکشی کرد. حاکم خُتل- خاناش السبل پس از چندی مقاومت و ایستادگی، ناگزیر گردید دژ خود را ترک گوید و به فرغانه برود و از آن جا به چین. (221) در سال 752 ابو داوود به کش یورش برد. شاه آن- ایخیرید و شماری از دهقانان شورشی را کشت. ابو داوود در آن جا شمار بسیار اشیای گرانبها به دستاورد و آن ها را به ابومسلم که در این هنگام در سمرقند بسر می برد، فرستاد.

به روایت طبری، ابومسلم پس از آن که در میان باشندگان سغد و بخارا دست به کشتار زد، به مرو بازگشت. (222) این گونه، بومسلم با مبارزه هم در برابر دشمنان داخلی و و هم خارجی خلافت از حاکمیت عباسیان در خراسان و فرارود پیگیرانه دفاع کرد. اما به رغم این، خلفای عباسی به او بی اعتماد بودند و از محبوبیت گسترده اش بیمناک. به

سال 755 در شهر ری خلیفه المنصور 754/775 با دعوت ابومسلم به کاخ خود، او را ناجوانمردانه کشت.

کشته شدن ابومسلم انگیزه خیزش بزرگ نوی در برابر عباسیان گردید. در همان سال 755 در شهر ری قیام در برابر عباسیان به راه افتاد که تقریباً سراسر خراسان و طبرستان را در بر گرفت. در راس شورشیان سُبُاد مغ قرار داشت که برخاسته از یکی از روستاهای نیشاپور بود که خود را از پیروان ابومسلم معرفی می کرد. قیام کنندگان زیر رهبری او بیابور و قومس را گرفتند. پس از دو ماه خلیفه منصور برای سرکوب آشوب، سپاه ده هزار نفری را به فرماندهی جمهور ابن مرار العجلی گسیل داشت. نبرد در کنار بیابان ری و همدان رخ داد. شورشیان شکست خوردند. سُبُاد در راه میان طبرستان و قومس دستگیر شد. (223)

به سال 767 در هرات، سجستان و برخی دیگر از مناطق خراسان قیام های نوی در گرفت که رهبری آن به دست استاد سیس بود. به روایت طبری او موفق گردید نزدیک به 300 هزار جنگاور را گرد بیاورد که با آنان بخش چشمگیر خراسان را گرفت. (224) اما هنگامی که به مرورود رسید، سپاهیان بزرگی به رهبری اجثم مرورودی در برابر او شتافتند. استاد سیس بر او چیرگی یافت، اجثم کشته شد و بسیاری از فرماندهان او پا به گریز گذاشتند.

منصور امر مبارزه با سیس را به سپهدار نامدار دیگر خود- خازم ابن خُزیمه سپرد که با گردآوری همه سپاهیان گریزی (22 هزار نفر) و آنان را به جمع سپاهیان گریزی (18 هزار نفر) پذیرفت و آغاز به آماده گیری پیگیرانه نبرد با سیس شد. به رغم آن که سیس هم سپاه گرانی داشت، به دلیل نداشتن تجربه رزمی، شکست دید.

به روایت طبری در نبردی که رخ داد، هفتاد هزار نفر از سپاهیان وی کشته شدند و چهارده هزار دیگر اسیر شدند. (225) خود استاد سیس در کوه ها پنهان شد، مگر دستگیر گردید و بر او، پسران و خویشاوندانش بندهای آهنین نهادند.⁸ (226)

⁸ رضازاده لنگرودی، در نوشته یی زیر نام «استاد سیس» در دانشنامه ایران. ج. ۲، تهران: بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ چنین می نویسد:

«جنبش استاد سیس در میان قیام هایی که بر ضد عباسیان در سده دوم هجری پدید آمد، از همه ناشناخته تر بود. او در بادغیس، در ناحیه ای که به آفرید و یارانش در آنجا پناه جسته بودند، قیام کرد و بر پایه برخی روایات، استاد سیس راه به آفرید را در پیش گرفته بود و او که زمانی حامی عباسیان بود و با سپاهیان آن ها همکاری می کرد، به علت نامعلومی ارتباط خود را با آنان برهم زد و سر به شورش برداشت. این نکته با گفته گردیزی نیز سازگار است. به نوشته مجمل التواریخ، استاد سیس از سیستان بود و در خراسان قیام کرد، اما شاهد دیگری که این گفته را تأیید کند، در دست نیست. تاریخ دقیق این قیام به درستی روشن نیست. خلیفه بن خیاط می نویسد که این جنبش در ۱۴۹ ق آغاز شد؛ اما به روایت طبری، استاد سیس در ۱۵۰ ق قیام کرد و چون جنبش پا گرفت، با سرعت گسترش یافت و مردم بادغیس، هرات و سیستان گرد او فرا آمدند. اگرچه شمار پیوستگان به این جنبش در مآخذ اغراق آمیز به نظر می رسد، اما تصویری از اهمیت این جنبش به دست می دهد که دلیل بر وجود روحیه عصیان در مردم ناحیه خراسان است. به گزارشی، قیام کنندگان با خود بیل و تبر داشتند و این نشان می دهد که هواداران جنبش بیشتر از طبقات پایین جامعه بوده اند.

استاد سیس بر قسمتی از شهرهای خراسان دست یافت و آنگاه متوجه مرو رود شد. اجثم مرو رودی به مقابله با او شتافت و پس از نبرد سخت همراه بسیاری از یاران خود کشته شد و تنی چند از سرداران، از آن میان معاذ بن مسلم بن معاذ، جبرئیل بن یحیی، حماد بن عمرو، ابولنجم سیستانی و داوود بن کراز، ناگزیر از هزیمت شدند. در همان زمان در سیستان نیز شورش پدید آمد. چون خبر شورش خراسان و سیستان به منصور عباسی رسید، وی سپاهی را با خازم بن خُزَیمه به نیشابور گسیل کرد تا مهدی پسر او را در براندازی استادسیس یاری دهد. مهدی نبرد با استاد سیس را بر عهده او گذاشت و رهبری دیگر فرماندهان را نیز به او داد. به روایت حافظ ابرو، خازم را به یاری اجثم مرو رودی فرستادند، اما این گزارش با منابع دیگر سازگاری ندارد. خازم، به روایت العیون و الحقائق لشکری عظیم داشت و بسیاری از شکست خوردگان نبرد اجثم نیز به سپاه او پیوسته بودند. خازم از میان آن ها افراد نخبه را برگزید و بر سپاه خود افزود، آنگاه لشکر بیاراست و کسانی را بر جناح های مختلف بگماشت و سپس آماده حمله به استاد سیس شد. در آغاز نتوانست بر او و نایب او (حریش سیستانی) پیروز شود و چند بار با ناکامی روبرو

این گونه، همه این شورش ها از سوی عباسیان به گونه خوشونتبار سرکوب گردیدند. مگر حلقه مهمی در زنجیر قیام ها گردیدند که بزرگترین آن ها در ماورالنهر در سال های دهه هفتاد سده هشتم رخ دادند.

شد. به دستور خلیفه، ابوعون و عمرو بن سلم بن قتیبه از تخارستان به یاری خازم شتافتند. خازم بن خزیمه با حيله توانست طرفداران استاد سیس را غافلگیر کند و به همین سبب بسیاری از آن ها در نبرد جان باختند و بسیاری دیگر اسیر شدند که پس‌انتر کشته شدند.

استاد سیس با گروه اندکی از یاران خود به کوهی پناه برد، اما خازم آن ها را محاصره کرد. سرانجام استاد سیس و یارانش تسلیم شدند و به فرمان ابوعون گردن نهادند. ابوعون حکم کرد که بر استاد سیس و خانواده او بندهای آهنین نهند و بقیه را آزاد کنند. خازم به حکم ابوعون تن داد و آنگاه پیروزی خود را به مهدی نوشت و او هم آن را به منصور گزارش کرد. در منابع به سرنوشت حریش سیستانی که فرماندهی سپاهیان استاد سیس را داشت، اشاره‌ای نشده است. فرجام کار استاد سیس نیز به درستی روشن نیست، تنها به روایت یعقوبی، خازم، استاد سیس را پس از اسارت به بغداد فرستاد و او در آن جا کشته شد. جهشیاری قیام استاد سیس را پس از جنبش های یوسف البرم و مقنع آورده که درست نیست. صاحب مجمل‌التواریخ طول مدت جنبش استادسیس را دو سال نوشته است.

مرگ یا دستگیری استاد سیس به ناآرامی ناحیه بادغیس پایان نداد و این بخش حداقل تا ۱۵۳ ه. ق / ۷۷۰ م ناآرام بود. در برخی از منابع آمده است که استاد سیس پدر مراجل، مادر مامون خلیفه عباسی و نیز پدر غالب، دایی مامون بود. روایتی هم که خیزران مادر هادی و هارون الرشید را دختر استاد سیس معرفی می‌کند، به نظر درست نمی‌رسد.

به گفته شهرستانی، در میان زرتشتیان گروهی وجود دارد که آنان را سیسانیه و به آفریدیه گویند. برخی محققان از این که شهرستانی این دو نام را بدون تفاوت آورده، نتیجه گرفته که آراء آنان یکسان یا دست کم مشابه بوده است. جنبش استاد سیس تنها سیاسی نبود، بل که جنبه دینی هم داشت: نوشته‌اند او داعیه پیامبری داشته و یاران او کفر و فسق و راهزنی پیشه کرده بودند.

جنبش سپید جامگان به رهبری مقنع:

در راس این قیام- هاشم ابن حکیم مقنع مشهور به نقابدار⁹ از روستایی در منطقه مرو بود. به روایت نرشخی، پویایی های سیاسی مقنع هنوز در هنگام خلافت امویه آغاز گردیده بود: او یکی از «سرخان» های ابومسلم بود و در مبارزه عباسیان در برابر امویان اشتراک ورزیده بود (227) و در اواخر سال های دهه پنجاه سده هشتم آغاز به تبلیغ تعالیمی نمود که در شالوده آن اندیشه های مزدکیسم بودند. یکی از نکات عمده فعالیت های وی، فراخوانی بود به مبارزه پویا به خاطر زدودن نابرابری های سیاسی. این موعظه ها با تبلیغات در برابر حاکمیت خلافت عباسی همخوانی داشت که دشمنی آن با توده های مردمی به ویژه پس از سرکوب جنبش های توده یی آشکارا متباین گردیده بود. او را به خاطر تبلیغ این اندیشه ها در سال های شصت دهه هشتم دستگیر و به زندان بغداد افکندند. اما پس از چند سال موفق شد از سیاهچال بگریزد.

مقنع پس از رسیدن به مرو، سر از نو آغاز به تبلیغ تعالیم خود نمود. شمار هواداران و پیروان او با گذشت هر روز فزونی می یافت. او با آگاهی داشتن از ناخرسندی فزاینده توده های مردمی ماورالنهر از سیاست های عباسیان به سال 776 آدم های خود را بدانجا با فراخوان دست یازدیدن به مبارزه آشکار در برابر یوغ بیگانگان و بی عدالتی ها گسیل داشت. به روایت نرشخی این فراخوان در سغد به موفقیت ویژه یی دست یافت. (228)

پس از چندی، یکی از فرستادگان به نام عبدالله ابن عمرو، در کش و نخشب موفق شد پیروان بسیاری را به سوی مقنع بکشاند. مرکز تبلیغات- یکی از روستاهای کش به نام سوباخ گردید که در آن، همه باشندگان به مقنع پیوستند. آرزومندی حمایت از جنبش را حتا بخار خدات- بنیاد ابراز نمود. باشندگان دیگر شهرها و روستاها وادی زرافشان و قشقه دریا هم به جنبش پیوستند و به آن جذب شدند. نرشخی می نویسد: «در منطقه

⁹. چون یک چشم وی کور بود، روبندی به روی خود می انداخت و از همین رو، به مقنع (نقابدار) معروف گشته بود.-م.

سغد بخش بزرگی از روستاها آیین مقنع را پذیرفتند. از آبادی های بخارا شمار بسیاری کافر شدند و آشکارا به بی دینی گراییدند. این آشوب ها دامنه گسترده یی یافتند و برای مسلمانان زمان آزمون دشوار و خشن فرا رسید. (229)

مقنع با مطمئن شدن از افزایش سریع هوادارن خود در آسیای میانه، همراه با سی و شش تن از همراهان نزدیک خود پنهانی از آمودریا گذشت و به سغد آمد. مقارن با آمدن او، وادی قشقه دریا و روستاهای حومه بخارا در دست پیروان او یعنی سپیدجامگان بود. (230) این گونه تحول رویدادها نمی توانستند عباسیان را نگران نسازند. به روایت نرشخی خلیفه المهدی 775-785 سپاه گرانی را بر ضد مقنع گسیل داشت و خود برای آن که از نزدیک روند مبارزه با سپیدجامگان را رهبری نماید، به نیشاپور آمد. (231)

در همین هنگام، هوادارن مقنع با گرفتن شماری از نواحی وادی زرافشان و قشقه دریا می خواستند بخارا را بگیرند. در عین زمان، تورک ها به یاری مقنع از راه رسیدند که وی به آنان اجازه داد دارایی های اعراب و سرشناسان بومی را به تاراج برند. به روایت نرشخی، از ترکستان سپاه گرانی به امید یغماگری سرازیر گردید. آن ها همه چیز را به تاراج بردند، زنان و کودکان مسلمانان را به اسارت گرفتند و شمار بسیاری را هم کشتند. (232)

سپید جامگان به کمک تورکان شب هنگام به یکی از روستاهای بخارا به نام نمکجت یورش بردند و آن را گرفتند. مسلمانان شهر بخارا با آگاهی یابی از وضع، به رهبری حاکم عرب به نام حسین ابن معاذ به سوی سوی دهکده نرشخ در نزدیکی بخارا که مرکز قیام کنندگان منطقه بخارا بود، رهسپار شدند. در اپریل سال 776 در این جا میان مسلمانان شهر بخارا و سپیدجامگان جنگ در گرفت که با پیروزی مسلمانان پایان یافت. سپیدجامگان هفت صد نفر را از دست دادند و خواستار صلح گردیدند. به روایت نرشخی مسلمانان با آنان پیمان صلح بستند که بر اساس آن سپید جامگان تعهد سپردند

دیگر رهنمی نکنند، مسلمانان را نکشند، به روستاهای خود برگردند و از امیر خود متابعت کنند. (233)

با این همه، این پیروزی مسلمانان قاطع نبود. هنوز به شهر نرسیده بودند که پیروان مقنع بار دیگر سر به شورش برداشتند و بار دیگر آبادی های حومه بخارا را گرفتند. این رویداد، بیش از پیش خلیفه المهدی را نگران و پریشان ساخت. این بود که برای سرکوب قیام، دسته بزرگی را به فرماندهی جبریل ابن یحیی گسیل داشت.

با داوری از روی نوشته های نرشخی (234) جبریل در آغاز می خواست به کش، مقر مقنع - سرکرده سپیدجامگان و پس از آن به بخارا برود. اما حاکم بخارا - حسین او را متقاعد ساخت تا نخست به او یاری برساند تا شورش بخارا را سرکوب نمایند و سپس به کش برود. جبریل موافقت کرد و به نرشخ رفت. روستای نرشخ دیوارهای بلند با برج و باورها و استحکامات نیرومند داشت. جبریل و حسین از همین رو نتوانستند آن را در وهله نخست بگیرند. وانگهی محاصره آغاز گردید که چهار ماه به درازا کشید. در جریان این ماه ها به گونه یی که نرشخی خاطرنشان می سازد، روزی نبود که محاصره شدگان دست به تک هایی نیازند و شیخون زنند و دشمن را شکست های سخت ندهند. (235) تنها پس از محاصره چهار ماهه سپاهیان جبریل و حسین موفق شدند با کندن نقب به روستا راه یابند و رخنه کنند و بر محاصره شدگان به جان رسیده به پیروزی دست یابند. این بود که سپید جامگان پیشنهاد صلح نمودند با شرایط قبلی تا «به مسلمانان زیان نرسانند، به روستاهای خود برگردند، سرکرده های خود را به دربار خلیفه بفرستند و از نگهداری سلاح خودداری ورزند» (236)

مدافعان نرشخ در ظاهر با موافقت نمودن با این شرایط، در عمل به همه بندهای آن پشت پا زدند. از دژ نبرامدند، سلاح های خود را به مسلمانان ندادند، بل پنهان کردند. مدافعان نرشخ همچنان بر آن پا می فشردند که به خانه های خود نروانند رفت تا جبریل رهبر شان - حکیم ابن احمد را که هنگام محاصره دژ به اسارت افتاده بود، رها نسازد. اما

جبریل نه تنها او، بل دوست نزدیکش خاشوی را هم که با خواهش رهایی حکیم نزدش آمده بود، کشت.

کشته شدن رهبر قیام، مدافعان نرشخ را بر آن واداشت تا بار دیگر سلاح بردارند. مگر برتری نیروی نظامی به مسلمانان امکان داد باز هم بر مدافعان قهرمان نرشخ چیرگی یابند. در این نبرد نابرابر بسیاری از پیروان مقنع کشته شدند. از جمله یکی از از هواخواهان نزدیک او - حکیم ابن احمد به نام باقی. پس از این، جبریل فرمان داد تا حاکم روستا را که از مبارزه سپیدجامگان در برابر عباسیان به خاطر کشته شدن شوهرش - شرف، حمایت کرده بود، هم دو نیم سازند. از جمع معاونان نزدیک حکیم ابن احمد تنها یک نفر زنده ماند به نام گیرداک که موفق شد به کش نزد مقنع بگریزد. از دست رفتن نرشخ ضایعه بزرگی برای برنامه های مقنع بود. این شکست او را نه تنها از امکان اشغال بخارا، بل نیز حفظ مواضع خود در واحه بخارا محروم ساخت.

با این هم، این به معنای شکست کامل مقنع و پیروانش نبود. نبرد در نرشخ تنها آغاز و مرحله نخست مبارزه سپیدجامگان بود. پیوستن توده های وسیع دهقانان سغدی به آنان ادامه می یافت. بار دیگر تورکان به یاری قیام کنندگان رسیدند. مرکز شورش دیگر به سمرقند کوچیده بود. جبریل ابن یحیی با تقویت سپاهیان خود از جمع بخاراییان به سوی سمرقند رهسپار شد. مرحله دوم مبارزه سپیدجامگان آغاز گردید.

تلاش های جبریل مبنی بر اشغال سمرقند ناکام بودند. قیام کنندگان سغدی همراه با تورکان در نزدیکی دیوارهای شهر بر او یک رشته ضربات خردکننده وارد آوردند. اما در روند نبرد سرکرده شورشیان سمرقندی سغدی ها به دست یکی از خائینان بخارایی ناجوانمردانه و محیلانه کشته شد. با این هم، سپاه جبریل از دست قیام کنندگان بیخی نابود و سرکوب گردید.

به سال 777 خلیفه المهدی وظیفه سرکوب قیام را بر عهده والی نو خراسان - معاذ ابن مسلم گذاشت. او با رسیدن به بخارا، به کمک سرشناسان بخارایی سپاه بزرگی را گرد

آورد که به روایت نرشخی دهقانان بخارا برایش سپاهی به بزرگی 570 هزار نفر گرد آورده بودند (237) که توانمندی حمل و برداشتن سلاح را داشتند و سه هزار استاد ماهر رشته های گوناگون بازار، برایش وسایل و اسباب لازم و منجنیق و دستگاه های سنگ انداز و دیوار شکن می ساختند. (238)

پس از آماده گیری پیگیر، معاذ عازم سغد گردید و در جریان دو سال در این جا مبارزه روان بود که به آن انجامید که ناگزیر گردید با سرافکندگی به مرو باز گردد. به جای معاذ، مسیب ابن زهیر به سمت والی خراسان گماشته شد (780-783) او هم در آغاز به بخارا رفت تا از آن جا به سمرقند یورش بیاورد. مقارن با این زمان، در بخارا پیروان مقنع سر از نو بار دیگر سر بالا کردند و مصاحب ناگزیر گردید جنگ هایی را در برابر آنان به راه اندازد. او تنها با از راه رسیدن نیروهای تازه نفس از سوی خلیفه توانست به سوی سمرقند برود و آن را بگیرد.

پس از سقوط سمرقند، نیروهای اصلی شورشیان آغاز به رفتن به کش نمودند و به دژ کوهی صنم پناه بردند که در آن مقنع - پیشوای سپیدجامگان بسر می برد. دژ صنم که در نزدیکی کش واقع بود، دارای دیوارهای دولای ستبر بود. در نوار میان دو دیوار، آب های چشمه ساران روان بود و درختان و کشتزارها و سبزه زارها داشت». (239). درست در همین جا سپاهیان مقنع سنگر گرفته بودند. در پشت دیوار دومی به روی صخره ها دژ داخلی قرار داشت که در آن مقنع با نزدیکانش می زیستند. خلیفه برای گرفتن دژ صنم و در هم کوبیدن شورش وادی قشقه دریا سعید ابن الحرشی را فرستاد. (240) این بود که مرحله سوم قاطع و سرنوشت ساز قیام آغاز گردید. مدافعان دژ دست به مقاومت سرسختانه یی زدند و پیروزمندانه یورش های سپاهیان خلیفه را عقب می زدند. سعید که به دشوار بودن گرفتن دژ متقاعد گردیده بود، ناگزیر گردید اردوگاه خود در نزدیکی دروازه دژ صنم را به یک شهرک نظامی راستین مبدل گرداند. به روایت نرشخی او در این جا خانه ها و حمام هایی ساخت و تابستان و زمستان را در این جا سپری نمود. (241) او تنها پس از محاصره بسیار دیرپا در ماه مارچ 780 موفق شد مقاومت محاصره شدگان را در هم بشکند و دژ را بگیرد. (242) همه کسانی که را که دژ زنده مانده

بودند، کشتند و مقنع که نمی خواست زنده به دست دشمن بیفتد، دست به خودکشی زد (343) این گونه آخرین کانون خیزش برافتاد.

خیزش سپیدجامگان دارای اهمیت بزرگی در تاریخ مبارزات رهایی بخش آسیای میانه بود. چون پایه های حاکمیت خلافت عرب را در ماورالنهر به لرزه درآورده بود. این قیام نه تنها ضد حاکمیت اشغالگران بیگانه، بل هم ضد فتودالان بومی بود که به یاری آنان با گذاشتن یوغ بر دهقانان توانمند تر شده بودند. قیام سپیدجامگان متفاوت از قیام ها در برابر امویه یک خیزش سراسری توده یی بود که نیروی اصلی محرکه در آن توده های رنجبر به ویژه دهقانان بود. (244)

هرگاه در مرحله نخست در جنبش شماری از نمایندگان سرشناسان بومی مشارکت ورزیده بودند، در مرحله دوم و سوم، این ها نه تنها با خیزش کنندگان بریدند، بل با پیوستن به اردوگاه خلافت، به بیگانگان در سرکوب خیزش یاری رساندند. با آن که پس از مبارزات دیرپا در برابر خلافت عرب، اعراب و اریستوکراسی محلی توانستند مراکز عمده قیام را بگیرند و خود مقنع را نابود کنند، با این هم اندیشه های سپیدجامگان مدت ها زنده ماندند و در میان مردم ره گشودند. لغایت تا سده هفتم و هر از چند گاهی در این جا و آن جای آسیای میانه شورش ها و آشوب های سازماندهی شده یی به راه می افتادند.

قیام رافع ابن لیث:

در دستگاه خلافت هنوز پیامدهای سنگین مبارزه با مقنع فراموش نشده بود که به سال 806 در سغد قیام بزرگ دیگری به راه افتاد که در راس آن سپهدار شورشی عرب-نوه (نواده) نصر ابن سیار به نام رافع ابن لیث سر به شورش برداشت. به سال 806 او حاکم عرب سمرقند را کشت و شهر را گرفت. قیام به زودی نواحی نسف، چاچ، خجند، اوستروشنانا، بخارا و شمار دیگری از مناطق آسیای میانه را فرا گرفت. (245)

شورشیان از اندیشه های سپیدجامگان الهام می گرفتند. طرفه این که شورش به ویژه در چاچ (تاشکنت) نیرومند بود که در آن شمار بسیار پیروان سپید جامگان پنهان شده بودند. حاکم چاچ با **رافع** که به یاری او از سمرقند آمده بود، قرار داشت. هنگامی که باشندگان NSF از رافع کمک خواستند در برابر سپاهیان خلافت، او حاکم چاچ را با دسته اش به یاری آنان گسیل داشت. (246) به روایت یعقوبی، به کمک رافع دسته های قزلوق ها، توقوز- اوغوز ها و تبتی ها رسیدند. (247)

در این هنگام مامون- پسر خلیفه هارون الرشید (785-809) والی خراسان (809-818) بود. مامون سپاهیان را به فرماندهی هرثمه در مقابل رافع به سمرقند گسیل داشت. همزمان با آن، او از طریق پسران اسد نوه سامان خدات- بنیادگذار دودمان سامانی که در هنگام از نفوذ بالایی در میان مردم برخوردار بود، رافع را به بستن پیمان صلح با خلیفه متمایل گرداند و از طریق خویشاوندی میان آنان روابط همرفتگی برپا نمود. این گونه، هارون الرشید از این دردسر رهایی یافت. (248) هر چه بود، به یمن میانجیگری پسران اسد، خلیفه موفق شد رافع ابن لیث را به سوی خود بکشاند و به سال 810 به گونه نهایی قیام را فروبنشانند. (249) با این هم، تاجیک ها و دیگر توده های باشند آسای میانه دست از مبارزه خود تا آن دم بر نداشتند که حاکمیت خلافت را برنینداختند و دولت مستقل خود شان را پی نریختند.

پیامدهای فتوحات اعراب:

فتوحات عرب ها درست همانند سایر فتوحات نمی توانستند ضربه سهمگینی بر اقتصاد و فرهنگ خراسان و ماورالنهر وارد نسازند. اقدامات پیوسته و پی در پی نظامی به نابودی شمار بزرگ انسان ها انجامیدند و روند عادی اقتصاد و زندگانی اجتماعی را برهم زدند.

با آن که عرب ها تغییرات ماهوی بی در تقسیمات اداری خراسان و ماورالنهر وارد نیاوردند، با این هم؛ سیستم اداری دستخوش دگرگونسازی گردید. در مدیریت کشور جای اخشیدها، افشین ها و شاهان، خدات ها و دیگر حاکمان موروثی دودمانی پیشین را- والیان و نظامیان بالایی برگزیده گرفتند. افزون بر آن، هر والی از خود پادگان

نظامی داشت که هزینه آن هم به دوش باشندگان بومی گذاشته شده بود. با این هم، به رغم اوضاع ناگوار، سر از اوایل سده هشتم رشد معینی در زندگانی اقتصادی آغاز گردید.

فتوحات عرب که یکی از آخرین آن‌ها الحاق خراسان و ماورالنهر به گستره پهناور خلافت بود، برای بازرگانان بومی بازارهای نوی را گشودند. آن‌ها دیگر می‌توانستند نه تنها با چین، هند، ایران و عراق، سوریه، مصر؛ بل دیگر کشورهای زیر نفوذ خلافت نیز به داد و ستد پردازند. حاکمیت عرب توجه معینی به توسعه بازرگانی نشان می‌داد. در امتداد راه‌های کاروان پیما، شمار رباط‌ها و کاروانسراها افزایش می‌یافت که در آن‌ها تاجران برای استراحت می‌پاییدند تا برای خود و چارپایان شان خوردنی و میوه به دست بیاورند. توسعه بازرگانی و پیشه‌وری به توسعه شهرها از طریق توسعه رباط‌ها انجامید. مناطق دور و بر بازارها توسعه می‌یافتند. پیشه‌وران و صنعت‌کاران از جمع‌نادران شهری به بخش اصلی شهرها رو می‌آوردند که چهارگرد آن با دیوارهای ستبر احاطه شده بود.

فتوحات اعراب دگرگونی‌های معینی در زندگی اجتماعی آسیای میانه وارد آورد. با آن‌که نتوانست به گونه ماهوی جهات اصلی توسعه مناسبات فتودالی را دگرگون گرداند، در نتیجه این فتوحات، قدرت در دست‌های والیان و دیگر نمایندگان طبقه حاکمه متمرکز گردیده بود. پس از فتوحات عرب، از ترکیب طبقه حاکمه ماورالنهر و خراسان کاهنان - رهبران آیین‌های دیرین بومی ناپدید شدند که در واقع همه آنان را نابود کردند. به جای آنان روحانیون مسلمان پدید آمدند که مقارن با سده دهم یکی از لایه‌های اصلی طبقه حاکمه آسیای میانه را می‌ساختند. در نتیجه تقویت آئیه روند لایه بندی اجتماعی زمینداران هم وارد کتگوری وابستگان درآمدند که در آستانه فتوحات عربی بخش چشمگیر باشندگان را می‌ساختند.

باشندگان ماورالنهر و خراسان از دید تباری بنا به سنت‌ها و فرهنگ خود میان هم بسیار نزدیک بودند. مقارن با سده‌های هفتم و هشتم در این جا یگانگی زبانی و فرهنگی به

پیمانه چشمگیری تقویت یافت و دیگر بستر اصلی برای شکل توده واحد تاجیک هموار گردیده بود. فتوحات اعراب البته برای چندی این روند را منجمد ساخت. مگر قدرت آن را نداشت این گرایش تاریخی را متوقف سازد. به رغم جنگ های بلاوقفه و ویرانی ها، سنت های عالی فرهنگی باختریان سغدیان و خوارزمیان نابود نشدند و از میان نرفتند.

باشندگان ماورالنهر و خراسان به پیمانه کامل با پشت سر گذاشتن یوغ بیگانگان نیروهای خلاقانه هنری خود را به نمایش گذاشتند. بسیاری از سنت های اقتصادی و فرهنگی نیاکان خود را احیا نمودند و بر شالوده آن ارزش های نوین فرهنگی آفریدند.

در پیوند با فتوحات و اسلامیزاسیون تحمیلی در آسیای میانه، زبان عربی آغاز به گسترش کرد. زبان عربی در نیایش و موعظه ها به کار می رفت. مکاتبات رسمی دولتی در ادارات هم با این زبان بود. همزمان زبان عربی در ادبیات و علم نیز کاربرد پیدا کرد. با آن که زبان عربی در میان مردم به پیمانه گسترده و سراسری رواج نیافت، با آن هم، رد پای خود را در مکالمات بر جا گذاشت. این زبان آرام آرام و رفته رفته، رسم الخط بومی را از میدان بیرون راند و در آسیای میانه به عنوان رسم الخط مسلط، عام گردید.

در نتیجه مناسبات خصمانه فاتحان عرب و به ویژه روحانیون مسلمان با فرهنگ و سنت ها و رسم و رواج های باشندگان بومی، بسیاری از یادمان های خطی و هنری نابود گردیدند. ویران ساختن سراسری نیایشگاه های پیش از اسلام که در آن هنر بنایی، نقاشی، صورتنگاری، و چهره پردازی و مجسمه سازی بازتاب یافته بود، و نیز در آوردن برخی از معابد به مساجد، کار دست آنان بود. روحانیت عرب دبستان قدیمی شگوفان نقاشی را نابود کردند و از میان بردند. شمار بسیاری از تندیس ها را ویران کردند و همین گونه بسیاری از آثار هنری چوبی را از بین بردند.

با این هم، به رغم همه این ها، سنت های فرهنگی توده های آسیای میانه را نتوانستند ریشه کن سازند. این مردمان با دفع ستم بیگانگان در مرحله دیگر تاریخی توانستند

بسیاری از سنت های فرهنگی خود را احیا نمایند و نیروی آفرینندگی خود را بر شالوده ارزش های نوین فرهنگی پدید آوردند.

هر چه بود، فتوحات عرب منجر به نزدیکی باشندگان بخش بزرگ خاور زمین به یک دیگر، توسعه پیوندهای اقتصادی و فرهنگی میان آن ها گردید و زمینه ساز توسعه آتیه فرهنگ توده های آسیای میانه در اوضاع جدید گردید. مگر نتوانست روند کلی و مسیر توسعه تاریخی را بگیرد.

نخستن جوانه های کانسلداسیون تباری- فرهنگی روان در قرون وسطی آغاز به پدیدار شدن نمود. درست ارثیه فرهنگی این دوره اساسی را تشکیل می دهد برای توسعه آتیه سنت های فرهنگی سایر توده های آسیای میانه.